

دیپلماسیِ نروژی «نبرد در میدان صلح»

حسین اصغری ثانی^۱

محسن خلیلی*

محسن اسلامی^۳

سید مسعود موسوی شفقانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۲۰

۴۳



DOI:10.22124/wp.2020.16336.2475

سیاست جهانی، دوره ۹، شماره ۳، زمستان ۱۳۹۹، صفحات: ۴۳-۴۴

چکیده

نروژ کوچک، بر خلاف سنت روابط بین‌الملل (سخت‌افزارنگر و توجه به قدرت‌های بزرگ) توانسته است با تمرکز بر قدرت نرم نهفته در مزیت‌های نسبی، برندی فراملی و تصویری ارزشمند از یک میانجی قابل احترام در منازعات داخلی و بین‌المللی خلق کند. پرسش نوشتار، شهرت نروژ در دیپلماسی صلح است. زین سبب، نگارندگان با بهره‌گیری از چارچوب نظری برندسازی ملت، کوشش کردند تا نشان دهند که چگونه نروژ (با وجود موقعیت حاشیه‌ای و منابع کم) توانسته است در درگیری‌های بین‌المللی، از کشور خود، چهره‌ای پذیرفتنی و هوادار صلح (صلح‌سازی/صلح‌بانی) نشان دهد؛ کاری که بسیاری از کشورهای بزرگ با منابع فراوان، نتوانسته‌اند. به نظر می‌رسد برند نروژی دیپلماسی صلح، دستامد تمرکز بر مزیت‌های فرهنگی ساختار دولت ملت نروژ است. یافته‌های نوشتار نشان می‌دهد که نهادسازی، حمایت‌های قانونی/مالی از صلح‌سازی/صلح‌بانی، میانجی‌گری در منازعات داخلی و بین‌المللی متعدد و ادبیات غنی صلح نروژی، تأییدکننده‌ی انگاره پژوهش است.

واژگان کلیدی: نروژ، سیاست خارجی، دیپلماسی صلح، میانجی‌گری، برندسازی فراملی، صلح‌سازی، صلح‌بانی.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

۲. استاد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

* نویسنده مسئول: khalilim@um.ac.ir

۳. به ترتیب استادیار و دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

نروژ با مساحت ۳۸۵۲۰۳ کیلومتر مربع و با جمعیت بالغ بر ۵۱۰۹۰۵۹ نفر، یک کشور کوچک در نیم کره شمالی و در گوشه شمال غربی اروپا است که تا اواخر قرن بیستم، برای غلبه بر آسیب پذیری و محدودیت های ژئوپلیتیکی و تأمین بقا، سیاست خارجی اش در اتحاد با قدرت های بزرگ (آمریکا، ناتو) همسوتر بود، اما فروپاشی شوروی، جذابیت نروژ کوچک را به عنوان یک متحد در خط مقدم مبارزه با کمونیسم برای آمریکا و ناتو از بین برد، بنابراین نروژی ها تلاش کردند تا چهره جذاب دیگری از خود نشان دهند، ظهور فناوری های جدید و تغییر فضا و رخ نمودن دیپلماسی های جدید در اواخر قرن بیستم، یک بزنگاه تاریخی مناسب برای کشورهای کوچکی همچون نروژ پدید آورد تا خلاف آمد نظریه های سنتی روابط بین الملل (توجه به دارایی های سخت افزاری اندازه کشور، جمعیت، نیروی نظامی، توان اقتصادی...) و هم راستا با نظریه های جدید (توجه به عوامل نرم افزاری قدرت و اهمیت یافتن شیوه های جدید دیپلماسی)، نه در میدان جنگ (سخت افزاری)، بلکه در میدان صلح (نرم افزاری) به بازیگران توانمندی تبدیل شوند؛ تسهیل گری مذاکرات صلح و میانجی گری در چندین درگیری بین المللی و منازعه داخلی در خاورمیانه، سری لانکا، میانمار، سودان جنوبی، هاییتی، گواتمالا... باعث پدیدار شدن چهره جهانی نروژ به عنوان «ملت صلح» شده است؛ افتخاری که نصیب بسیاری از کشورهای بزرگ با منابع فراوان، نشده است. مسئله نوشتار، اشتها دیپلماسی نروژی صلح و برندینگ شدن سیاست خارجی نروژ است.

نگارندگان با بهره گیری از دستگاه نظری پرنده سازی ملت، کوشش کردند تا نشان دهند که چگونه نروژ (با وجود موقعیت حاشیه ای و منابع کم) توانسته است در درگیری های بین المللی، از کشور خود، چهره ای پذیرفتنی و هوادار صلح (صلح سازی/صلح بانی) نشان دهد. تحلیل کیفی داده ها، بر دو پایه تبیین تاریخی و تبیین علی، انجام پذیرفته و انگاره نوشتار چنین است: برند نروژی دیپلماسی صلح، دستاورد تمرکز بر مزیت های فرهنگی ساختار دولت ملت نروژ است.

پیشینه پژوهش

دامنه گسترده تلاش‌های صلح، منابع مصرف شده و جایگاه صلح‌سازی و صلح‌بانی در سیاست خارجی نروژ جالب توجه است. چگونگی یک کشور کوچک به چنین جایگاهی در صلح‌سازی و صلح‌بانی دست یافته، پرسمانی است که برای بسیاری از پژوهشگران روابط بین‌الملل پدیدار شده و هر یک سعی کرده‌اند از منظر خود و بر پایه چارچوب‌های نظری کم‌وبیش مشابه به آن پاسخ گویند. در ادبیات انگلیسی و نروژی، اگلند^۱ (۱۹۸۸)، هنریکسون^۲ (۲۰۰۵)، اسکندل^۳ (۲۰۰۸ و ۲۰۱۱)، استاک^۴ (۲۰۱۴) و لیر^۵ (۲۰۰۷، ۲۰۰۵ و ۲۰۱۳) به بررسی چگونگی پیدایش و قوام‌گفتمان مشارکت در صلح در سیاست خارجی نروژ پرداخته‌اند، دست‌آمد نوشتارهای فوق، برندینگ صلح در سیاست خارجی نروژ و پدیدار شدن چهره جهانی نروژ در صلح‌سازی و صلح‌بانی است. اما در ادبیات فارسی، تنها نوشتارهای موجود درباره نروژ، توسط برازش (۱۳۸۹)، وزارت امور خارجه (۱۳۹۲) و سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح (۱۳۹۱) منتشر شده که اطلاعات مختصری درباره جغرافیا، تاریخ، سیاست و اقتصاد نروژ، عمدتاً برای گردشگران ارائه می‌کنند. برخی پایان‌نامه‌ها نیز به بررسی سیاست‌های نفتی نروژ پرداخته‌اند. همچنین نوشتارهایی در خصوص برندسازی ملت و تصویرسازی ملی توسط بیدالله‌خانی (۱۳۹۸ و ۱۳۹۶) منتشر شده است؛ پژوهش حاضر از این منظر که اولین پژوهش در خصوص دیپلماسی نروژی صلح و برندینگ صلح در سیاست خارجی نروژ به زبان فارسی است و همچنین سیاست صلح‌سازی و صلح‌بانی نروژ را با بهره‌گیری از سامانه نظری برندسازی ملی توضیح می‌دهد، نوآورانه است.

۱. چارچوب نظری: برندسازی ملت

این پژوهش به دنبال پاسخ به چرایی و چگونگی نام‌آوری نروژ در دیپلماسی صلح، ناگزیر به استفاده از چارچوبه نظری دیپلماسی عمومی و سامانه نظری برندسازی ملت

- 1Jan, Egeland
- 2Alan K.Henrikson
- 3Oystein, Haga.Skanland
- 4Kristian.Stokke
- 5Halvard.Leira
- 6Nation branding

است تا نشان دهد که نروژ در راستای افزایش قدرت نرم و توسعه نفوذ خود، با استفاده از دیپلماسی نیچه، منابع خود را در بخش‌های دارای مزیت نسبی متمرکز نموده تا با برندسازی فراملی و خلق تصویر بین‌المللی ارزشمند در صلح‌سازی و صلح‌بانی و کمک‌های توسعه، جایگاه خود را در سطح نظام بین‌الملل ارتقا دهد.

برندسازی ملت پدیده جدیدی نیست. کشورها همیشه سعی کرده‌اند تا از طریق نمادها، سرودها، ارزشها، آداب و رسوم، هنر و موسیقی... تصویر خود را بهبود بخشند (Mardonova, 2017: 5). آن‌ها در سطح جهانی بر سر منابعی همچون خلاقیت، استعداد، گردشگری و سرمایه‌گذاری با یکدیگر رقابت می‌کنند؛ بنابراین برندسازی یک کشور - هويت متمایز یک کشور با تصویر و شهرت مثبت - برای عملکرد کشور بسیار مهم است.

این یک عنصر کلیدی در تعیین قدرت مالی، رشد اقتصادی، رونق و حتی امنیت ملی یک کشور است (Aharoni & Grinstein, 2017: 1) برندسازی ملت به‌عنوان یک مفهوم در دهه ۱۹۹۰ توسط سیمون آنولت ارائه شد و در سال‌های اخیر گسترش پیدا کرد. مفهوم برندینگ در بازاریابی که به معنای عمومی برچسب خوردن به یک کالا و شناخته شدن محصول تولیدی به وسیله آن برند است، بر اساس همین معانی وارد چرخه علوم سیاسی و سیاست فرهنگی و در پی آن بازاریابی سیاسی - انتخاباتی شده است (بیدالله خانی، ۱۳۹۸: ۱۰۰۳). هرگونه توضیحی در رابطه با برندسازی ملت، ابتدا با مفهوم «برند» آغاز می‌شود که مطابق با تعریف کلاسیک انجمن بازاریابی آمریکا، نام، اصطلاح، نشان، نماد، یا طرح و یا ترکیبی از آن‌ها است که برای شناسایی کالاها یا خدمات یک فروشنده یا گروه فروشندگان و تمایز آن‌ها از دیگر رقبا به کار می‌رود (Anholt, 2003: 4). اما برندسازی ملت دربرگیرنده دو مفهوم جامعه و فرهنگ‌های آن جامعه است؛ به عبارت دیگر فرایند برندکردن کشورها بخشی از فرایند تجاری‌سازی فرهنگ و جامعه است و در اصل متفاوت از برند کردن محصولات است (Fan, 2010: 98) و به عبارتی «برند بهترین ایده مشتریان در مورد یک محصول و برند ملت تصور افکار جامعه جهانی در مورد یک کشور خاص است» (Van Ham, 2001: 2). از نگاه

نهادگرایی اسکاندیناوی نیز، برند، سفر یک ایده است. آنچه یک ایده را قادر می‌کند تا به بسیاری از مقاصد سفر کند، توانایی برای ارائه و نشان دادن خود به‌عنوان یک راه‌حل برای مشکلات است (Merkelsen & Kjærgaard Rasmussen, 2016: 2-3) آنولت در کنفرانس دیپلماسی عمومی که در سال ۲۰۰۶ در پارک ویلتون برگزار شد، دیپلماسی عمومی را زیرمجموعه برندسازی ملت عنوان کرد (Anholt, 2006: 271) و در سال ۲۰۰۷، هویت رقابتی را جایگزین استراتژی برند ملت کرد و آن را به‌عنوان ترکیب و تلفیق مدیریت برند با دیپلماسی عمومی، تجارت، سرمایه‌گذاری، گردشگری و ترویج صادرات تعریف کرد. مدل هویت رقابتی آنولت حول محور سه ویژگی ایجاد می‌شود: جذب می‌کند (مردم، گردشگران، سرمایه‌گذاران)، صفات و ویژگی‌ها را از یک‌کشی به دیگری انتقال می‌دهد و دارای قدرت و پتانسیل ایجاد نظم در هرج و مرج و آشفتگی است (Szondi, 2010: 335)؛ علاوه‌براین، چهار رویکرد دیگر در خصوص ارتباط دیپلماسی عمومی و برندسازی وجود دارد، رویکردی که دیپلماسی عمومی و برندسازی را دو مفهوم متمایز با کارکردهای متفاوت تلقی می‌کند، رویکردی که معتقد است این دو اگر چه تفاوت‌هایی دارند اما عملکرد آن‌ها همپوشانی‌هایی نیز دارد، رویکردی که معتقد است این دو یکی هستند و رویکرد آخر که ون. هام از آن پشتیبانی می‌کند و برندسازی ملت را ابزار دیپلماسی عمومی جدید می‌داند (Szondi, 2008: 15-30) نگارندگان نیز در این پژوهش بر اساس تفکر ون. هام، برندسازی ملی را ابزار دیپلماسی عمومی در نظر گرفته‌اند که به‌عنوان «فرآیند ارتباطات دولت با افکار عمومی خارجی در تلاش برای ایجاد درک ایده‌ها، ایده‌آل‌ها، نهادها و فرهنگ یک ملت و همچنین اهداف و سیاست‌های فعلی یک ملت» تعریف می‌شود (Ndoye, 2009: 3) و برای کشورهای کوچک و متوسط، ارائه‌دهنده یک فرصت برای دست‌کاری افکار عمومی به‌منظور شکل‌دادن و اجرای سیاست خارجی و دست‌یابی به نفوذ است (Signitzer, 2008: 2) و از آنجا که متقاعد کردن افکار عمومی، به‌عنوان یک بازیگر مهم در نظم جدید جهانی (دنیای تصاویر و تصورها)، دارای یک اهمیت استراتژیک است؛ به‌همین دلیل برای جذب، در معرض تصاویر متعدد و هدفمند قرار دارند. تصاویری از فقر، ثروت، امنیت،

نامنی، صلح، خشونت، کیفیت خوب و بد زندگی،... که در حقیقت تصاویر برندهای ملت هستند (Anholt, 2007: 35). آنولت در آثار متاخرش معتقد است که «مکان‌ها به معنای واقعی کلمه همواره برند بوده‌اند» و «تصویر برند در واقع برداشتی از برند است که در ذهن مصرف‌کننده و مخاطب وجود دارد».

بنابراین منظور از برندسازی ملت، مفهوم‌سازی مجدد و تقویت برند کشور و مدیریت آن است (Merkelsen & Kjærgaard Rasmussen, 2016: 6) اما این به راحتی امکان‌پذیر نیست چرا که از یک طرف رقابت زیادی بر سر برندسازی در فضای بین‌المللی وجود دارد و از طرف دیگر، کشورها در حوزه داخلی با موانعی روبرو هستند؛ دشواری سیاسی برای ذی‌نفعان برند ملت که بسیاری از آن‌ها رقبای تجاری و سیاسی هستند، به‌خصوص برای کشورهای بزرگ‌تر، مرفه‌تر و به‌ویژه در کشورهایی که از چندین ایالت خودمختار تشکیل شده‌اند، تحمیل یک استراتژی برندسازی از نظر سیاسی غیرممکن است؛ اما در کشورهای کوچک، اختلافات بسیار کمتر است و دیگری، عدم صبر ناشی از افق چهارساله اکثر سیاست‌مداران منتخب که قابل‌درک است (Anholt, 2005: 226) به‌همین دلیل از نظر آنولت، کشورهای کوچک دارای حکومت سلطنتی دو مزیت مشخص دارند؛ اول اینکه نسبت به سیاست‌مداران منتخب، نگاه بسیار طولانی‌تری به آینده کشور دارند و دوم، اختلاف بر سر استراتژی برندسازی و منافع آن بسیار کمتر است (Anholt, 2005: 226-227) علاوه‌براین، چنانچه استراتژی برندسازی تماماً در کنترل دولت باشد، احتمالاً موفق نخواهد بود، به‌همین دلیل مشارکت شهروندان و ذی‌نفعان در طراحی و اجرای استراتژی برند بسیار مهم است، زین‌سبب از نظر آنولت، بهترین مدل برای اجرای یک برند ملی احتمالاً چیزی نزدیک به تئوری ژوزف استالین است: شبکه‌ای سست از گروه‌های نیمه‌مستقل، که هر یک برنامه‌ریزی و انجام فعالیت‌ها و ارتباطات خود را دارند که از یک اعتقاد متداول در برخی مأموریت‌های ساده و قدرتمند الهام گرفته شده‌اند (Anholt, 2005: 228). آنولت به چهار حوزه برندینگ اشاره می‌کند که عبارت‌اند از: هویت برند (ویژگی‌های دیداری و شنیداری، ویژگی‌های کلامی برند مانند شعار، آرم و...)، تصویر برند (شهرت آن)، هدف برند (اعتبار و شهرت درونی، مانند نظر جمعیت یک ملت در مورد کشورشان) و کیفیت و ارزش برند

(وفاداری مخاطبان به ارزش و احترام به کیفیت ویژگی‌های آن) (Anholt, 2010: 33) و همچنین شاخص برند را برای سنجش شهرت و تصویر یک کشور ارائه کرد که شامل: فرهنگ (ادبیات، ورزش، موسیقی، فیلم، هنر) و میراث فرهنگی؛ سرمایه‌گذاری و مهاجرت؛ صادرات؛ مردم کشور (شهرت مردم برای آموزش، دوستی، خصومت، تبعیض و شایستگی)؛ شاخص حاکمیت و شاخص گردشگری است (Dinnie, 2008: 66)؛ این شاخص به معنی تحمیل برندسازی در تمام حوزه‌های فوق نیست، چراکه خلق برند نتیجه تمرکز بر مزیت‌های نسبی است که رهنمود دیپلماسی نیچه است (هنریکسون، ۱۳۸۸: ۱۴۰) در ارتباط با برندسازی ملت، مفاهیمی چون هویت، تصویر و شهرت هر چند به صورت متقابل مورد استفاده قرار می‌گیرند در حقیقت ساختارهای متفاوتی هستند. هویت درباره ادراک خود و پیوندهایی اشاره دارد که شهروندان را به هم پیوند می‌دهد، تصویر نیز اشاره به برنامه‌ریزی برای دیگران دارد؛ در حالی که شهرت و اعتبار بازخورد و انعکاس دریافت شده از خارج کشور است (Fan, 2010:100) آنچه در برندسازی ملت مهم‌تر می‌نمایند، نه خلق آن که مدیریت تصویر است، مدیریت تصویر استراتژیک به فرآیند مداوم تحقیق در مورد تصویر مکان در میان مخاطبان متفاوت و متعدد آن، بخش‌بندی و هدف‌گیری مخاطبان خاص، موقعیت‌یابی جذابیت‌های یک مکان به منظور حمایت از تصویر مطلوب آن و ارتباط‌گیری آن جذابیت‌ها با گروه‌های هدف اشاره دارد؛ به طور سنتی، جنبه‌های مهم مدیریت تصویر یک کشور و موقعیت‌یابی آن به واسطه یک الگوی هواداری هدایت شده است جایی که کشورها، تصویر و موقعیت‌یابی خود را بر اساس کانال‌های رسانه‌ای سنتی همچون تلویزیون، ایستگاه‌های رادیویی و بیلبوردهای تبلیغاتی مدیریت می‌کنند. در برابر رویکرد هواداری - سخن‌پراکنی، دیدگاه بازاریابی خرد وجود دارد که با تاکید بر مزیت‌های نسبی کشورها و فرصت‌های آن‌ها به دنبال ایجاد جذابیت برای مخاطبان و یک فرآیند بلندمدت، سیستماتیک و استراتژیک است (Aharoni & Grinstein, 2017: 3-4) مفهوم دیگری که با برندسازی ارتباط ویژه‌ای دارد، روابط عمومی است.

روابط عمومی می‌تواند ابتکار عمل برندسازی ملت را مفهوم‌سازی کرده و محیط مطلوب و مساعدی را برای کل پروژه برندسازی ایجاد کند. همچنین قادر است تا رهبری استراتژیک و همکاری در میان نهادها و کنشگران درگیر در برندسازی ملت را ارائه دهد، نقش حیاتی را در ایجاد «فرهنگ برند» داخلی در میان آن‌ها ایفا کند و مردم را درگیر پروژه برندسازی کند، چرا که اگر شهروندان یک کشور از یک برند، حمایت نکنند، آن برند محکوم به شکست خواهد بود (Szondi, 2010: 340) باوجوداین، مدیریت تصویر ممکن است عامدانه به دستکاری تصویر کشور بیانجامد، به‌همین دلیل فن‌بین این‌که چگونه یک ملت توسط ملت دیگر درک می‌شود و چگونه یک ملت واقعاً درک می‌شود، تفاوت قائل می‌شود (Stock, 2009: 122).

کشورهای کوچک به دلیل فقدان مزیت‌های سخت‌افزاری (اندازه کشور، جمعیت، توان نظامی...) توجه ویژه‌ای به داشته‌های نرم‌افزاری (فرهنگ، تاریخ، هنر، هویت ملی...) دارند تا با استفاده از رهنمود دیپلماسی نیچه (تمرکز منابع بر مزیت‌های نسبی برای حصول نتیجه بهتر) برندهای ملی خلق کنند و از این رهگذر تصاویر خود را در افکار عمومی جهان بهبود ببخشند تا ضمن جذب سرمایه خارجی و افزایش بقا، بازیگری مؤثری در سیاست بین‌الملل داشته باشند. زین‌سبب از آنجا که دیپلماسی صلح، بخشی از استراتژی‌های قدرت نرم و نامداری نروژ در صلح‌سازی و صلح‌بانی نتیجه تمرکز بر مزیت‌های نرم‌افزاری است، چارچوب نظری فوق می‌تواند نشان دهد که تصویر برآمده از نروژ به‌عنوان میانجی قابل احترام در میدان‌های نبرد چگونه شکل گرفته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲. برندینگ صلح در سیاست خارجی نروژ

برجسته‌ترین نکته در سیاست خارجی نروژ، «کوچک‌بودن» و «آسیب‌پذیری» آن بوده است. کوچک‌بودن نروژ به معنی کاهش نفوذ و روابط بین‌المللی آن است و امنیت و توسعه اقتصادی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد درحالی که محیط پیرامون نروژ و موقعیت ژئواستراتژیک آن در اروپای شمالی، به این آسیب‌پذیری می‌افزاید. زین‌سبب هویت و

ژئوپلیتیک نقش کلیدی در سیاست خارجی نروژ ایفا نموده و موجب شکل گرفتن سیاست بی طرفی (سالهای پس از استقلال)، ایده آلیسم یا اخلاق گرایی (دوره بین دو جنگ جهانی) و رئالیسم (در جریان و پس از جنگ جهانی دوم) در تاریخ سیاست خارجی نروژ شده‌اند. سیاست خارجی نروژ به واسطه همزیستی عناصری از این سه تعیین شده که در دوره معاصر هم ادامه یافته؛ طوری که نروژ نقش خود را به عنوان ارتقاءدهنده صلح بین‌المللی دنبال می‌کند و به‌طور همزمان در عملیات نظامی بین‌المللی هم مشارکت می‌کند (Stokke, 2014: 9)؛ اما با اهمیت یافتن قدرت نرم پس از پایان جنگ سرد، تعادل بین ایده آلیسم و رئالیسم به نفع دیپلماسی ارزش تغییر جهت داد (melissen, 2005: 22) و باعث تغییر جهت گیری سیاست خارجی نروژ از برتری قوی رئالیسم و حاکمیت سرزمینی در جریان جنگ سرد به یک مفهوم کمتر سرزمینی و امنیتی از دوره پسا جنگ سرد شد (Grager and Leira, 2005: 23). چرا که دیگر نروژ برای ایالت متحده و ناتو مثل قبل یک اولویت استراتژیک نبود، بنابراین نیاز داشت تا به روش‌های دیگری خودش را به‌عنوان یک کالای جذاب معرفی کند. از این رو، چهار تصویر یک ابرقدرت بشردوستانه/صلح طلب، هماهنگی زندگی اجتماعی با طبیعت، یک جامعه با سطح بالایی از برابری و یک جامعه بین‌الملل‌گرا/ یک جامعه با روحیه ماجراجویی، برای برندسازی و ساخت تصویر بین‌المللی نروژ انتخاب شدند (Batora, 2005: 17). برند صلح، نتیجه تمرکز بر قدرت نرم نهفته در مزیت‌های نسبی (فرهنگ و سنت صلح‌دوستی) نروژی‌ها است که پیشینه آن به‌عنوان یک سنت و مفهوم متمایز و خاص، حداقل به دهه ۱۸۹۰ برمی‌گردد که صلح یک مفهوم کلیدی در بسیج مردم برای کسب استقلال نروژ بود (Skanland, 2008: 30).

علاوه بر ریشه‌های فرهنگی، کمک‌های قابل توجه نانسن به‌عنوان یک دیپلمات و نماینده نروژ در جامعه ملل، به پناهندگان، آوارگان و رفع گرسنگی گسترده در شوروی، قفقاز، بالکان و آناتولی... نیز سودمند بودند، او همچنین گفت‌وگوها بین ترکیه و یونان در جنگ ۱۹۲۲ را ارتقا داد. در همان سال برنده جایزه صلح نوبل شد و این سنت به‌عنوان «میراث نانسن» بعداً در طول سال‌های جنگ سرد در عملیات‌های مختلف

مشارکت صلح توسط نروژ مورد توجه قرار گرفت و باعث ابقای مفهوم بشردوستی به‌عنوان بخشی از گفتمان صلح شد (lehti, 2014: 123). همچنین نقش کلیسای لوتران نروژ و مبلغین مسیحی قابل توجه است. نروژ بر اساس سرانه جمعیت بیشترین تعداد مبلغین مسیحی را داشت که در هنگام بازگشت خود از ماموریت‌های مذهبی خارج از کشور، «آگاهی اجتماعی و جهانی» را به ارمغان آوردند و زمینه رضایت‌مندی عمومی و توجه به جایزه صلح نوبل را فراهم کردند که با حمایت آلفرد نوبل-صنعتگر و مخترع سوئدی- از سال ۱۹۰۱ در اسلو اهدا می‌شود (هنریکسون، ۱۳۸۸: ۱۶۲). گفتمان صلح همچنین در سال‌های پیش از وقوع جنگ جهانی دوم به‌عنوان استدلالی برای بی‌طرفی مورد استفاده قرار گرفت و اگر چه فراگیر، مسلط و ملموس نبود، اما چشم‌انداز روشنی برای سیاست خارجی نروژ در جریان جنگ سرد ایجاد کرد (Leira, 2005: 150-154) و باعث پدیدار شدن گفتمان «مشارکت در صلح» در دهه ۱۹۹۰ شد؛ با این پیش‌فرض که نروژ از نظر ارزش‌ها و رویه‌ها یک ملت صلح‌طلب است و از مشخصات، کیفیت و استراتژی‌های متمایزی برای مشارکت در صلح برخوردار است و مشارکت در صلح، ارتقاءدهنده ارزش‌ها و منافع نروژ و به‌دلیل ویژگی‌ها و قابلیت‌های متمایز، بخش مهمی از هویت و تصویر نروژ است (Skanland, 2008: 30)؛ گفتمان «مشارکت در صلح»، در کتاب معروف وزیر امور خارجه-جان. اگلند - که در سال ۱۹۸۸ با نام: «ابرقدرت ناتوان-دولت‌های کوچک نیرومند» منتشر شد، رسمیت بیشتری یافت. ایده اصلی آن است که نروژ به این دلیل که هیچ سابقه‌ای در زمینه استعمارگرایی، امپریالیسم و مداخله‌گرایی ندارد؛ دارای سابقه خوبی از نظر حقوق بشر در سطح داخل است؛ سطح بالایی از کمک‌های خارجی را ارائه می‌کند است و به‌طور فعال از فرایندهای ضداستعماری و آزادی ملی حمایت کرده؛ در شرایط خاص ممکن است مدافع اثربخش‌تری برای حقوق بشر در عرصه بین‌المللی نسبت به ایالات متحده باشد (Egeland, 1988: 32). همزمان با انتشار ایده‌های علمی-اجرایی در خصوص گفتمان صلح و پتانسیل سیاست خارجی نروژ در این زمینه، حکومت نیز سه وایت‌پیپر را درباره

1Peace Engagement Discourse
2White Papers

سیاست خارجی و کمک‌های توسعه ارائه داد. در وایت‌پیپر ۱۹۸۷ در خصوص کمک‌های توسعه و روابط با جهان جنوب، ارتقاء صلح به‌عنوان یکی از پنج هدف فوری کمک‌های توسعه‌ای نروژ رخ نمود (Skanland, 2008: 33). در وایت‌پیپر ۱۹۸۹، علاوه بر طراحی دیپلماسی ارزش‌به‌منظور تأمین منافع ملی نروژ، «منافع مشترک جهانی» و کمک به مردم در شرایط بحرانی نیز مد نظر قرار گرفت. وایت‌پیپر ۱۹۹۲ نیز در خصوص روابط شمال - جنوب و کمک‌های توسعه نروژ پس از آنکه نروژ در فرآیند صلح گواتمالا مشارکت کرد و قبل از آنکه روند صلح خاورمیانه از طریق کانال اسلو ایجاد شود، معرفی و ارائه شد و مفهوم جامع امنیت و وابستگی متقابل کشورها و مردم جهان را مورد تأکید قرار داد (Skanland, 2008: 34-35). اواخر اوت ۱۹۹۳، نقش تسهیل‌گری کلیدی نروژ در توافق بین اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (توافق اسلو) آشکار شد و تلاش‌های نروژ در ایجاد صلح به‌طور جدی در کانون توجهات در هر دو سطح ملی و بین‌المللی قرار گرفتند (waage, 2004: 22). رونمایی از نقش نروژ در ایجاد یک کانال ارتباطی مخفی بین اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین تحت‌عنوان «Oslo Back Channel»، بسیار هوشمندانه و در راستای ساخت یک تصویر بین‌المللی انجام شد و تحسین داخلی و بین‌المللی را برانگیخت (Skanland, 2008: 38). بازتاب نقش نروژ در روند صلح خاورمیانه، نشان‌دهنده ظهور گفتمان جدید مشارکت در صلح بود که از آن زمان به محور سیاست خارجی نروژ تبدیل شده است. مهم‌ترین نکته مشترک در تمامی روایت‌ها، مشارکت قطعی نروژ در روند ایجاد صلح و رویکرد منحصر به فرد آن با شاخصه‌های زیر بود: نروژ از مزایای خاص یک کشور کوچک با تضمین انصاف، بی‌طرفی و اعتماد به این کشور به‌عنوان طرف ثالث برخوردار است؛ همکاری نزدیک بین دولت، سازمان‌های غیردولتی و نهادهای دانشگاهی نروژ به دولت این اختیار را می‌دهد تا انعطاف‌پذیری کنشگران غیردولتی، تجربه و ارتباطات آن‌ها را به تصویر بکشد؛ رویکرد نروژ بر برقراری ارتباط نزدیک و قابل اعتماد با طرفین متکی است که تسهیل کارآمد فرآیندهای صلح را ممکن می‌کند و نروژ از یک چشم‌انداز بلندمدت در ارتباط با ارتقاء صلح برخوردار است و ابزارهای آن شامل کمک‌ها و

حمایت‌های اقتصادی برای بازسازی است که تحت عنوان «مدل نروژی» به‌عنوان پیش‌شرطی برای موفقیت «Oslo Channel» ایجاد شد و همزمان با انگیزه‌های ایده‌آبستی نوع‌دوستی، همبستگی، خیرخواهی و وظیفه اخلاقی برای کمک، در پی تأمین منافع و امنیت ملی نروژ بود (Stokke, 2005: 45). علاوه بر بازتاب بیانیه‌های وزارت امور خارجه در رسانه‌ها که نشان از ارتقاء صلح به‌عنوان رویه محوری و اصلی سیاست خارجی نروژ داشت؛ گزارش رسمی ۱۹۹۵ و وایت‌پیپر کمک‌های توسعه نروژ و سیاست در قبال جهان جنوب، بر ارتقاء صلح به‌عنوان یکی از اهداف اصلی سیاست خارجی نروژ و آمادگی این کشور برای پذیرش نقش بیشتر در صلح‌سازی تأکید کردند (Norwegian Official Report, 1995). علاوه بر چشم‌اندازهای سیاسی، در بودجه پیشنهادی ۱۹۹۴، تأمین مالی مشارکت در صلح مورد توجه قرار گرفت و در بودجه سال ۱۹۹۶، ردیف خاصی تحت عنوان «اقدامات حمایت‌کننده از صلح و دموکراسی» تعریف شد (Skandland, 2011: 12). علاوه بر افزایش بودجه، در سال ۲۰۰۲، تعدادی کارمند برای کار تخصصی در حیطه صلح و سازش و ارائه گزارش به وزیر امور خارجه منصوب شدند و در سال ۲۰۰۳ واحد جدیدی تحت عنوان «صلح و مصالحه» برای تقویت گفت‌وگو در وزارت امور خارجه تأسیس شد (Skandland, 2011: 12). گفت‌وگو مشارکت در صلح از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۳، به‌دلیل ایفای نقش مهم نروژ در شماری از فرآیندهای صلح و تأکید مقامات رسمی، متون رسمی و رسانه‌ها به «کمک‌های نروژ به صلح و مصالحه»، به مهم‌ترین بخش سیاست خارجی نروژ تبدیل شد (Skandland, 2008: 58) تا جایی که بوندویک-وزیر امور خارجه-ضمن معرفی مفهوم «نروژ یک ملت صلح» در یک کنفرانس در آوریل ۱۹۹۹ بیان کرد که: «نروژ باید یک ملت صلح و یک کنشگر برای حل و فصل منازعات و تلاش‌های منجر به ایجاد صلح باشد. اگر شما شأن و کرامت انسانی را ایجاد کنید، در واقع صلح را ایجاد کرده‌اید. اگر ما به‌عنوان یک کشور و ملت صلح به یاد آورده شویم، دلیلی برای افتخار کردن به خود را خواهیم یافت» (Skandland, 2008: 61) استدلال‌ها برای تقویت گفت‌وگو مشارکت در صلح این

است که اقدامات بشردوستانه نروژ در راستای ایجاد ثبات و نظم بین‌المللی و در یک چشم‌انداز بلندمدت سبب تأمین امنیت ملی آن خواهد شد و همچنین ترویج فعالانه صلح می‌تواند موضع و پرستیژ بین‌المللی نروژ را بهبود ببخشد؛ بنابراین تصویر این کشور را بسیار جذاب و جالب ارائه می‌دهد که دسترسی به انجمن‌ها و تصمیم‌گیران مهم را ممکن می‌کند (Norwegian Ministry of Foreign Affairs, 2002) پس از یک دوره طولانی از ثبات گفتمانی در خصوص مشارکت در صلح، نشانه‌هایی مبنی بر ارتقا صلح در سیاست خارجی نروژ نمود پیدا کرد و از ۲۰۰۳ به این سو، واقع‌گرایی در معانی و مولفه‌های گفتمان مشارکت در صلح پررنگ‌تر شد. مسیر سیاست عملی تغییر نکرد اما تلاش‌های صلح تقویت شد و منابع بیشتری هزینه شد تا به شکل نهادینه‌تری نروژ را به صلح ارتباط دهد. در همین راستا، با توجه به وابستگی متقابل صلح و توسعه، در سال ۲۰۰۴ یک چارچوب استراتژیک با عنوان «صلح‌سازی - چشم‌انداز توسعه» ارائه شد که از منظر آن، سیاست توسعه باید یک عنصر مهم و جدایی‌ناپذیر از سیاست خارجی نروژ در قبال کشورهای باشد که تحت تأثیر جنگ و منازعه هستند.

حتی کمک‌های توسعه در کشورهایی که نروژ در تسهیل فرایند صلح آن‌ها مشارکت نکرده است نیز انجام شدند (Norwegian Ministry of Foreign Affairs, 2004: 24).
 زین‌سبب، تلاش‌های صلح فراتر از میانجی‌گری در منازعات داخلی و بین‌المللی تعریف شد و کمک‌های توسعه با هدف ارتقای صلح و به‌منظور حل بحران‌های بین‌المللی با هدف افزایش کیفیت زندگی بشر، کمک به مردم آسیب‌دیده در منازعات و بحران‌ها مورد توجه قرار گرفت. همچنین دولت در سپتامبر ۲۰۰۸، یک استراتژی کامل بشردوستانه را برای یک بازه زمانی پنج‌ساله ارائه داد. هدف حکومت مبدل کردن نروژ به یکی از شرکای پیشتاز سیاسی و مالی در زمینه کمک‌های بشردوستانه بین‌المللی و کمک به جامعه بین‌المللی و تجهیز آن برای مواجهه با چالش‌های آینده است (5-6 Norwegian Ministry of Foreign Affairs, 2009).
 سیاست کمک‌های توسعه برای ارتقای گفتمان مشارکت در صلح در راستای یک درک لیبرال و تکنوکراتیک از صلح‌سازی است که در آن «منازعه» به‌عنوان یک مشکل که باید حل و فصل شود و یک فرصت برای صادرات صلح لیبرال را فراهم بیاورد، قوت گرفته است، درحالی‌که

گفتمان‌ها و استراتژی‌ها اولیه برای صلح لیبرال، اولویت را به ترویج و ارتقاء دموکراسی می‌دادند، فرایندهای معاصر صلح‌سازی به واسطه برتری و توفیق توسعه‌گرایی و به‌ویژه رشد مبتنی بر بازار مشخص می‌شوند (Stokke, 2014: 14) زین سبب نروژ با این استدلال که ایجاد صلح در سطح بین‌الملل نه تنها می‌تواند امنیت نروژ را هم تأمین کند بلکه با ثبات امنیت، به رونق بیشتر بازار بیانجامد؛ به واسطه نظم جهانی تک‌قطبی پسا جنگ سرد و همچنین به واسطه بین‌الملل‌گرایی لیبرال ایالات متحده آمریکا، رویکرد خود به صلح را طوری چارچوب‌بندی کرد که بازتاب‌دهنده هژمونی بین‌المللی صلح لیبرال و به‌طور خاص رویکرد ارتودوکسی به صلح‌سازی است که به دنبال ایجاد یک حکمرانی لیبرال از طریق مذاکرات سیاسی و اصلاحات نهادی است. رویکرد نروژی که در این بافتار پدیدار شده است، حول محور تسهیل گفت‌وگو، تأمین بودجه صلح‌سازی و شبکه‌های همکاری و هماهنگی کنش‌گران همفکر (اعم از دولتی و غیردولتی) به‌منظور ترویج و ارتقاء گذار به صلح لیبرال آشکار می‌شود (Hoglund and Svensson, 2011: 17) و مسئولیت اصلی را به قدرتهای اصلی و عمده اختصاص می‌دهد و نقش خود را تنها تسهیل‌گری با قدرت محدود به‌منظور دفاع از فرآیند یا نتیجه مذاکرات تعریف می‌کند (Stokke, 2014: 15) رویکرد خاص نروژ به صلح و تسهیل‌گری مذاکرات صلح در چندین درگیری بین‌المللی و منازعه داخلی در خاورمیانه، سودان جنوبی، میانمار، هاییتی، گواتمالا و سری‌لانکا گواتمالا... مشارکت فعال در عملیات‌های صلح‌بانی سازمان ملل در مناطق مختلف و همچنین اقدامات بشردوستانه و کمک‌های توسعه یک‌چهره پذیرفته‌شده جهانی و هوادار صلح از نروژ ایجاد کرده است.

۳. دیپلماسی نروژی صلح در منازعات بین‌المللی

در طول دو دهه گذشته، دیپلماسی صلح به یکی از متمایزترین جنبه‌های سیاست خارجی نروژ مبدل شده است و دولت‌های متوالی این دیپلماسی را از نظر تلاش‌های سیاسی، نمایه، مشخصات عمومی و تخصیص منابع به یکی از مهم‌ترین اولویت‌های سیاسی مبدل کرده‌اند تا حدی که چنین استدلال می‌شود که این دیپلماسی با هویت ملی و تصویر نروژ از خود ارتباط تنگاتنگی پیدا کرده است؛ دولت‌های متوالی و سایر

کنش گران در نروژ در اشکال و شکل‌بندی‌های نهادی متفاوت، نقش‌های قابل توجهی را در فرآیندهای صلح کشورهای هم‌چون اسرائیل/فلسطین، میانمار، سودان جنوبی، هاییتی، گواتمالا و سری‌لانکا... ایفا کرده‌اند.

۱-۳. نقش نروژ در صلح اسلو

در نگاه اول شاید عجیب به نظر برسد که نروژ کوچک در حاشیه قاره اروپا و دور از خاورمیانه هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر فرهنگی توانسته است جایی که بیشتر کشورهای قدرتمند در اداره یکی از ستیزه‌جویانه‌ترین منازعات قرن بیستم با ناکامی مواجه شده‌اند، اقدام موفقیت‌آمیزی داشته باشد. در اوایل دهه ۱۹۹۰، بعد از اخراج موفقیت‌آمیز عراق از کویت توسط ائتلاف به رهبری آمریکا، فضای بین‌المللی مناسبی برای حل مناقشه اسرائیل/فلسطین پدید آمد؛ در نتیجه در پاییز ۱۹۹۱، کنفرانس صلح مادرید در واشنگتن تشکیل شد تا چهار مسیر گفت‌وگو بین اسرائیل از یک‌سو و سوریه، لبنان، اردن و فلسطین از سوی دیگر را بررسی کند. اما سازمان آزادی‌بخش فلسطین از میز مذاکرات کنار گذاشته شد و گفت‌وگوها از سوی فلسطینی‌های کرانه باختری و غزه هدایت و راهبری شد (Quandt, 2001: 310)؛ اما بدون حضور سازمان آزادی‌بخش فلسطین پیشرفتی حاصل نشد. بنابراین اسرائیلی‌ها از پیشنهاد نروژی‌ها برای میزبانی گفت‌وگوهای محرمانه بین آن‌ها و سازمان آزادی‌بخش فلسطین استقبال کردند. پیشنهاد نروژی‌ها به پشتیبانی درخواست ساف بود؛ در واقع، یاسر عرفات چندین بار در طول دهه ۱۹۸۰ به دولت نروژ نزدیک شده بود و برای نخستین بار در ۱۹۸۹، نروژ را به‌عنوان یک کانال برای مذاکرات پیشنهاد داده بود؛ چرا که نروژ به‌عنوان یک متحد قابل اعتماد، شریک ایالات متحده در ناتو و یکی از بهترین دوستان اسرائیل در اروپای غربی و سازمان ملل مطرح بود (waage, 2005: 7). در نهایت در ژانویه ۱۹۹۳، کانال گفت‌وگوهای اسلو ایجاد شد. نقش نروژ در ابتدا میانه‌رو، برنامه‌ریزی نشده، اما در حال توسعه بود. نروژی‌ها خودشان را نه به‌عنوان میانجی‌گر که به‌عنوان تسهیل‌گر مدنظر قرار می‌دادند. آن‌ها هرگز در مذاکرات مداخله نکردند. مساعدت آن‌ها شامل میزبانی از طرفین، رزرو پرواز و هتل، پرداخت صورت‌حساب‌ها، برنامه‌ریزی جلسات و حفظ

محرمانگی مذاکرات بود. آن‌ها بهترین دفاتر کاری را برای ترویج و ارتقاء اعتماد بین دو طرف در نظر می‌گرفتند که شامل فراهم کردن یک مکان ایده‌آل یا سرو انواع غذا و نوشیدنی و پیاده‌روی در فضای باز و ایجاد یک فضای رسمی و آرامش‌بخش برای تقویت و توسعه دوستی بین دو طرف بود؛ تأکید نروژ بر از میان بردن کلیشه‌ها، مرتفع نمودن موانع موجود، برطرف کردن سوء تفاهم‌ها و تشویق دو طرف به صحبت و گفت‌وگو بود (Jones, 1999: 129). با این وجود، به دلیل عدم وجود تقارن قدرت بین دو طرف، چشم‌انداز روشنی برای مذاکرات وجود نداشت. اسرائیل به‌عنوان طرف قوی‌تر، دستور کار امنیت ملی مشخصی داشت و تمایلی به دادن امتیاز نداشت اما در طرف مقابل، فلسطینی‌ها با وجود داشتن یک دیدگاه قوی از دولت آتی، طرف ضعیف‌تر بوده و برای جلوگیری از به حاشیه رانده شدن بیشتر، خواهان امتیازات انحصاری قابل توجهی بودند. بنابراین ارتقاء گفت‌وگوها و تأمین مطالبات اسرائیل به‌طور اجتناب‌ناپذیری مستلزم نوع جدیدی از کمک‌های طرف ثالث بود، اما نروژی‌ها اصرار داشتند تا همچنان به‌عنوان یک تسهیل‌گر و حامی کم‌هیاو باقی بمانند و تقریباً هرگز در ماهیت خود گفت‌وگوها درگیر نشوند؛ اما انتصاب یوهان یورگن هالست به‌عنوان وزیر جدید امور خارجه در آوریل ۱۹۹۳، کسی که در پی ایفای یک نقش شخصی فعال‌تر در فرایند صلح بود؛ به ارتقای نقش نروژ تعبیر شد، این دقیقاً مسئله‌ای است که انتقادات زیاد را برانگیخته است، چرا یک دولت کوچک تمام مسئولیت حل و فصل منازعه را به دوش کشیده و این پرسمان را پدیدار ساخته که آیا تسهیل‌گری نروژ موجب تضعیف حق تعیین سرنوشت فلسطین شده است؟ (Jones, 1999: 19). یکی از جدی‌ترین اشکالات رویکرد تسهیل‌گری این است که در توجه و رسیدگی به مشکلات ناشی از اختلاف قدرت بین طرفین با شکست مواجه می‌شود و عدم تقارن قدرت در مورد فلسطین و اسرائیل از این نظر موردی بسیار بهت‌برانگیز است. تسهیل‌گری می‌تواند موجب ایجاد توهم در ارتباطات واقعی شود و حسی از برابری بین مخالفان را ایجاد نماید. در واقع نروژی‌ها همه اقدامات محتمل برای تضمین یک فرآیند متقارن را انجام دادند و در تلاش بودند تا برابری در ترتیبات لجستیکی را رعایت کنند. اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها از خودروهای مشابه، هتل‌های مشابه، زمان مشابه برای ارائه و غذای همانند

برخوردار بودند. این روند متقارن در هیئت نمایندگان فلسطینی‌ها حس قدرت را ایجاد کرد. اما آیا این ایجاد روند تقارن در دستیابی به توافق صلح‌آمیز یاری‌دهنده است؟ نروژ قادر به ارائه راه‌حل نبود، بنابراین همواره بر اساس فرض قبلی اسرائیل عمل می‌کرد، به خطوط قرمز اسرائیل سر تعظیم فرود می‌آورد و در برابر نگرانی‌های امنیتی اسرائیل مطیع بود. چرا که به خوبی می‌دانستند که باید اول به‌عنوان تسهیل‌گر برای طرف قوی‌تر قابل پذیرش باشند. علاوه‌براین، تنها شانس حصول توافق بازی کردن با قواعد اسرائیل‌ها بود.

با توجه به عدم تقارن قدرت، نروژ می‌توانست هم این نقش را ایفا کند و هم ایفا نکند. اما این کشور ایفای این نقش را انتخاب نمود که اصولاً، به معنی اقناع سازمان آزادی‌بخش برای پذیرش موضع اسرائیل بود. تا جایی که نروژ بر اساس شواهد و اسناد موجود، فلسطینی‌ها را مسئول هرگونه تأخیر در روند پیشرفت رسیدن به یک توافق دانستند و این مسئله دقیقاً بازتاب رویکرد و نگرش اسرائیل بود. علی‌رغم این واقعیت که این فلسطینی‌ها بودند که از نروژ برای مداخله و مشارکت در ترویج و ارتقاء فرآیند صلح درخواست کردند، همین‌ها از سوی نروژ به کندکردن روند مذاکرات و عدم اشتیاق برای رسیدن به صلح متهم شده بودند؛ با این وجود، نروژی‌ها به حصول توافق و پیدایش یک نقش بین‌المللی برای نروژ امیدوار بودند و تلاش‌های زیادی برای دستیابی به اهدافشان انجام دادند. در نهایت هم اثربخشی این رویکرد محرمانه، تسهیل‌گرانه و صمیمت به‌وجود آمده با تهیه پیش‌نویس اعلامیه اصول سارپسبورگ^۱ پدیدار شد که در ۱۹۹۳ به اتمام رسید و اسلو به‌عنوان پایتخت صلح شناخته شد (waage, 2005: 20). رونمایی از نقش نروژ در ایجاد یک کانال ارتباطی مخفی بین اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین تحت عنوان «کانال پستی اسلو»، بسیار هوشمندانه و در راستای ساخت یک تصویر بین‌المللی انجام شد در آن زمان اطلاعات اندک و متفاوتی از این رویداد وجود داشت اما موضع اصلی آن‌ها تأکید بر نقش مهم و قاطع نروژ بود که بعداً توسط وزرای امور خارجه یعنی جان. اگلند و یوهان یورگن هولست^۲ مورد تأیید قرار

1Sarpsborg Declaration of Principles
2Oslo Back Channel
3Johan, Jørgen. Holst

گرفت و تحسین داخلی و بین‌المللی را برانگیخت (Skandland, 2008: 38). جدای از تاکید بر نقش قاطع نروژ، رسانه‌ها به ویژگی‌های رویکرد نروژ به صلح و تفاوت‌های چشمگیر آن با سایر کشورها پرداختند که نروژ را برای چنین تلاش و کمکی توانمند کرده بود. از جمله، توانایی مقامات نروژ برای هدایت گفت‌وگوها و مذاکرات بین اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین در یک کانال محرمانه به‌عنوان مهم‌ترین موفقیت Oslo Back Channel تبیین شد. علاوه‌براین، نقش اعضای حزب کارگری نروژ به‌خصوص ارتباطات فردی، اعتماد و دسترسی که به دو طرف مناقشه داشتند، غیرقابل انکار بود، با این‌حال، Oslo Back Channel به‌عنوان یک پروژه ملی مدنظر قرار گرفت نه ابتکار حزب کارگری. منافع بازیگری نروژ در پیمان اسلو به سرعت آشکار شد. علاوه بر شهرت بین‌المللی به جهت توانایی در ایجاد صلح به‌عنوان یک کشور بی‌طرف، اثرات مثبت مشارکت در صلح تا حدودی فشارهای بین‌المللی که به جهت صید نهنگ بر نروژ تحمیل شده بود، را کاهش داد (Skandland, 2008: 42). بعد از صلح اسلو، درخواست‌ها از نروژ برای حل‌وفصل منازعات در سراسر جهان افزایش یافت.

۲-۳. مشارکت در صلح میانمار

مشارکت سازنده نروژ بعد از طوفان نرگس در میانمار با تاکتیک‌های شبکه‌سازی، دیپلماسی، تأمین مالی و میانجی‌گری و با دو رویکرد: حمایت و اثرگذاری بر دستور کار اصلاحی تین. سین^۱ و کسب حمایت و پشتیبانی در جامعه بین‌المللی انجام شد و نشان داد که دولت‌های کوچک بر خلاف منابع محدود خود و با اتکا به ظرفیت‌های قدرت نرم، قادر به اعمال قدرت هستند (Olsen, 2016: 6) طوفان یا چرخند نرگس یکی از بدترین طوفان‌های در تاریخ میانمار بوده که حدود ۱۴۰ هزار نفر را کشت و چند میلیون نفر را آواره کرد. جامعه بین‌المللی خواستار ارائه کمک‌های بشردوستانه به میانمار بود اما رویکردهای کشورهای غربی به میانمار به‌ویژه بعد از انقلاب زعفران و همچنین انزوای سیاسی رژیم نظامی حاکم بر میانمار، تلاش‌های مشارکت را دشوار کرده بود، با وجود این، ورود نروژ به‌عنوان یک میانجی و همچنین تغییر در سیاست خارجی آمریکا در باز

^۱Thein. sein

شدن درب‌های گفت‌وگو و متقاعدکردن رژیم میانمار به تعامل با جامعه جهانی برای دریافت کمک، بسیار مهم بودند؛ در نتیجه کشورهای آسیایی و اروپایی همچون نروژ میلیون‌ها دلار را به منظور بازسازی مناطقی سیل‌زده و متأثر از طوفان اهدا کردند. در همین راستا، بودجه نروژ از آنچه برای سال ۲۰۰۷ پیش‌بینی شده بود (۶ میلیون دلار) به حدود ۴۰ میلیون دلار افزایش یافت. فاجعه نرگس برای نروژ، فرصتی برای بازیگری مؤثر بود که شروع آن در مه ۲۰۰۸ و با سفر معاون وزیر امور خارجه ریموند. یوهانسن به میانمار بود. علاوه‌براین، تغییر سیاست خارجی آمریکا در سال ۲۰۰۹ (جای‌گزینی دیپلماسی به جای مداخله‌گرایی و تشدید انزوای میانمار)، برای نروژ به‌عنوان متحد آمریکا، بسیار مهم بود؛ چرا که نروژ اگرچه می‌توانست به‌عنوان یک کشور کوچک برای میانجی‌گری صادقانه و ایجاد تماس با رژیم میانمار، دارای مزیت‌های خاصی باشد، اما فاقد منابع لازم برای ارائه و مدیریت سرمایه‌گذاری‌های وسیع و تحمیل اراده خود بود.

بنابراین به نفع نروژ بود که سرمایه‌گذاری احتمالی در میانمار، با حمایت کنش‌گران بزرگ‌تر همچون ایالات متحده و اتحادیه اروپا باشد (Olsen, 2016: 48) اولین کنش نروژی‌ها در قالب تماس‌های دیپلماتیک با مقامات رژیم میانمار انجام شد، از مه ۲۰۰۸ تا فوریه ۲۰۱۶، مقامات نروژی از جمله وزرای امور خارجه و معاونین آن‌ها حدود ۱۶ مرتبه از میانمار بازدید کردند. تعداد دفعات بازدیدهای سیاسی نروژ از جمله نشست با حزب نظامی، نشان‌دهنده تمایل اولیه برای حمایت از تغییرات مثبت بود. آن‌هم در زمانی که اکثر کشورهای غربی موضع خود را مشخص نکرده بودند. اگر چه این خطر وجود داشت که تلاش‌های نروژ به نتیجه مثبتی ختم نشود، با وجود این، گفت‌وگوهای نروژ با دولت میانمار نه تنها درجه‌ای از اعتماد را بین دو کشور به‌وجود آورد بلکه باعث حمایت جامعه بین‌المللی از فرایند صلح و افزایش کمک‌های توسعه شد (Olsen, 2016: 55) در نتیجه نروژی‌ها به‌عنوان یک شریک طبیعی و مشاور در برخی موضوعات مهم (اصلاح ساختارهای اداری)، خواهان ترغیب مقامات میانمار به دریافت کمک‌های بیشتر در ازای اصلاحات بیشتر بودند و همچنین نشان‌دادن نروژ به‌عنوان یک شریک قابل اعتماد (Utenriksdepartementet, 2012) بنابراین بعد از صدور یک بیانیه مطبوعاتی از سوی وزارت امور خارجه، که برخی تحولات مثبت از جمله پیروزی حزب «اتحادیه

ملی برای دموکراسی» در انتخابات، آزادی زندانیان سیاسی، قانون‌گذاری در خصوص حقوق بشر، افزایش آزادی بیان و آزادی رسانه و همچنین آتش‌بس با یازده گروه قومی مسلح را مورد تأکید قرار می‌داد؛ نروژ نیز (چهارمین بستانکار بزرگ میانمار) در ژانویه ۲۰۱۳ کل بدهی میانمار به ارزش ۳۸۸ میلیون دلار را بخشید. این تصمیم در واقع اقدامی تاریخی نه تنها برای میانمار که همچنین برای نروژ بود.

ژست‌های سیاسی نروژ شامل افتتاح ساختمان سفارت و پذیرش تغییر نام از برمه به میانمار بود؛ همچنین نشانه‌هایی برای تمایل به همکاری نزدیک‌تر دو طرف و پیگیری دستورکارهای اصلاحات تلقی شد (Olsen, 2016: 59). ارتقای روابط دو کشور و اعتماد ایجاد شده باعث مشارکت نروژ در مذاکرات ملی صلح شد که به درخواست تین. سین از سال ۲۰۱۱ بین دولت میانمار و سازمان‌های قومی مسلح آغاز شده بود. در این میان، از نروژ خواسته شد تا از طرف جامعه بین‌المللی، هماهنگی‌های لازم برای حمایت از روند صلح را انجام دهد؛ چراکه نروژ علاوه بر ارتباطات شخصی، از پیشینه قابل توجهی در دیپلماسی صلح برخوردار بود. اگرچه دولت میانمار خواهان یک میانجی‌گر خارجی در مذاکرات نبود، با این وجود، نروژ از نگاه تین. سین یک شریک قابل اعتماد بود که اعتبار لازم برای این کار را داشت. علاوه بر این، ارتباطات نروژ با جوامع قومی به‌ویژه اتحادیه ملی کارن به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های قومی مسلح با پیشینه‌ای طولانی از مخالفت با ارتش، مورد توجه بود، چرا که حسن‌نیت اتحادیه ملی کارن در قبال روند صلح برای امضای توافقنامه ملی آتش‌بس لازم و ضروری بود.

این واقعیت که نروژ از هیچ‌انگیزه نظامی و اقتصادی در روند صلح برخوردار نیست احتمالاً موجب تقویت تصویر نروژ به‌عنوان یک شریک قابل اعتماد برای جوامع قومی شده است. علاوه بر این نروژ یک انتخاب کم‌خطرتر نسبت به کشورهای بزرگ‌تر غربی بود که خواهان روابط دوجانبه گسترده و قوی‌تر با دولت میانمار بودند. مسئولیت‌های نروژ شامل رهبری گروه حامی صلح و راه‌اندازی و مدیریت ابتکار عمل صلح و همچنین آموزش ذی‌نفعان کلیدی در مذاکرات صلح و صلح‌سازی با سفرهای مطالعاتی

به نروژ و فیلیپین بود. ابتکار عمل حمایت از صلح میانمار در سال ۲۰۱۲ به‌عنوان یک مکانیزم موقت و قابل انعطاف از نظر سیاسی برای آزمودن آتش‌بس و ایجاد اعتماد بین طرف‌های متخاصم استقرار یافت. این چتر حمایتی شامل چندین پروژه آزمایشی در سطح کوچک بود. نروژ در مقام رهبری این پروژه‌ها قرار گرفت اما به‌دنبال جمع‌آوری کمک و پشتیبانی از سایر اهداکنندگان از جمله دانمارک، فنلاند، استرالیا و اتحادیه اروپا نیز بود. از جمله دستاوردهای خاص ذکر شده مرتبط با این روند صلح می‌توان به باز کردن دسترسی به مناطق تحت منازعه و درگیری از طریق توسل به آتش‌بس، حمایت از کنش‌گران قومی در مذاکرات صلح، ایجاد ارتباط بین دولت میانمار و سازمان‌های قومی مسلح، بین رهبران گروه‌های قومی و حوزه‌های قدرت آن‌ها و بین سازمان‌های قومی مسلح و جامعه بین‌المللی، ارائه مشاوره و توصیه به جوامع متأثر از منازعه و کمک به تجزیه و تحلیل منازعه برای سیاست‌مداران اشاره کرد (Olsen, 2016: 62).

۳-۳. صلح‌سازی و صلح‌بانی نروژ در سودان جنوبی

سودان جنوبی یکی از جدیدترین کشورهای جهان است که در نهم ژوئیه سال ۲۰۱۱ از سودان جدا شد و باوجود جدید بودن، یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های درون‌دولتی را تجربه کرده است. نخستین جنگ در سال ۱۹۶۳ آغاز و در ۱۹۷۲ پایان یافت. دومین جنگ نیز مجدداً در ۱۹۸۳ آغاز و در سال ۲۰۰۵ و پس از امضای موافقتنامه جامع صلح به پایان رسید. در طول جنگ، تلاش‌های بسیاری برای ایجاد صلح انجام شد. چندین گفت‌وگو در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ انجام شد که نتیجه آن تنظیم چند موافقت‌نامه بود؛ از جمله موافقت‌نامه امنیتی ۲۰۰۳ که آتش‌بس و حضور نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و همچنین خلع سلاح نیروهای درگیر جنگ و لغو بسیج عمومی را تضمین کرد؛ تا اینکه بالاخره موافقتنامه جامع صلح با چهار پروتکل (دو چارچوب موافقتنامه و ۲ ضمیمه مربوط به اجرا و پیاده‌سازی رویه‌ها و دستورالعمل‌ها) در ۹ ژانویه ۲۰۰۵ در کنیا و بین دولت سودان و جنبش آزادی‌بخش مردمی سودان امضا شد و طولانی‌ترین جنگ داخلی در آفریقا را خاتمه داد، اولین پروتکل که ماچاکس نام گرفت،

مهم‌ترین بخش توافق است که به دو مسئله مذهب و خودمختاری سودان جنوبی اولویت می‌دهد و بر اساس آن قانون شریعت اسلام در شمال باقی ماند و همه‌پرسی برای استقلال در جنوب برگزار خواهد شد (Kaiya, 2015: 36) کنشگران متفاوتی از جمله کنیا و اتیوپی (همسایگان سودان) از طریق اداره بین دولتی توسعه؛ نروژ، ایالات متحده و بریتانیا نیز تحت عنوان ترویکا در فرایند صلح مشارکت داشتند. اداره بین دولتی توسعه قبل از ۱۹۹۴، اعلامیه اصول را تصویب کرده بود که پایه و اساس توافق صلح سودان قرار گرفت و در آن به تقسیم قدرت، ساخت یک سودان دموکراتیک و سکولار و دوره گذار پس از همه‌پرسی تاکید شده بود. ترویکا، تلاش‌های اداره بین دولتی در امور توسعه را در جریان مذاکرات بین دولت سودان و جنبش آزادی‌بخش مردمی از طریق تأمین مالی و تسهیل‌گری مورد حمایت قرار داد (Taulbee et al, 2014). اگر چه نیروهای مختلفی پشت توافق صلح بودند اما نقش نروژ به دلیل حضور و مذاکرات طولانی مدت که بیشتر در پشت صحنه نمود داشت، بسیار تأثیرگذار تلقی شد. در واقع حضور نروژ در سودان جنوبی با همکاری‌های بین‌المللی برای حصول توافق صلح آغاز نشد، بلکه آن‌ها پیش‌تر در حوزه‌های بشردوستانه فعال بودند. سازمان کمک‌های کلیسای نروژ برنامه‌ها و فعالیت‌های خود را در جنوب سودان و بلافاصله پس از موافقت‌نامه صلح آدیس‌آبابا در ۱۹۷۲ آغاز کرد و به ساخت جاده‌های جدید و مرمت سایر جاده‌ها اقدام نمود. علاوه‌براین، ایجاد مراکز مراقبت‌های اولیه بهداشتی، مدارس ابتدایی و متوسط و صدها چاه حفاری، ساخت مسکن انبوه، انجام پروژه‌های آبرسانی، توسعه کشاورزی و همچنین کمک به ایجاد ۱۳۹ تعاونی در ناحیه تپریتا از دیگر اقدامات این سازمان بود که همه در قالب موافقت‌نامه‌های رسمی انجام شد (Kaiya, 2015: 9). علاوه‌براین، سازمان کمک‌های مردمی نروژ در سال ۱۹۸۶ و در زمانی که دومین جنگ داخلی شروع شده بود؛ کمک‌های بشردوستانه در جنوب سودان و در مناطق تحت کنترل جنبش آزادی‌بخش مردمی را آغاز کرد؛ برنامه‌های این سازمان شامل مراقبت‌های بهداشتی، امنیت غذایی و آموزش بود و به‌طور مرتب به توسعه جمعیتی با

1International Governmental Authority on Development

2Troika

3Tprit

آسیب‌پذیری کمتر و متکی بر خود که آمادگی گذار به صلح را دارا هستند؛ می‌پرداخت (Shanmugaratnam, 2008: 63). به دلیل حمایت از جنبش آزادی‌بخش مردمی سودان، سازمان کمک‌های مردمی نروژ به «ارتش مردمی نروژ» معروف شد. شورای پناهجویان نروژ نیز در سال ۲۰۰۴ و برای تأمین نیازهای آوارگان داخلی از قبیل: امنیت غذایی، پناهگاه، نیازهای بهداشتی و آب و فاضلاب، آموزش... کار خود را در سودان جنوبی آغاز کرد. علاوه بر این، سودان جنوبی از پروژه «آموزش عالی و تحقیق برای توسعه» نروژ که در سال ۲۰۱۲ تأسیس شد استفاده می‌کند. مؤسسه تحقیقات صلح اسلو نیز دارای پروژه‌های متداومی در جنوب سودان با تأمین مالی از وزارت امور خارجه نروژ و شورای تحقیقات این کشور است. دولت نروژ همچنین از طریق وزارت امور خارجه، کمک‌های مالی را از کانال سازمان‌های نروژی و سایر سازمان‌های بین‌المللی همچون صلیب سرخ، سازمان ملل و بانک جهانی به سودان جنوبی انتقال می‌دهد. تمام این مشارکت‌ها و تلاش‌ها در طی سالیان متمادی ایجاد شده و گویای روابط خوب و قدیمی نروژ با سودان جنوبی است، روندی که باعث ایجاد تصویر خوبی از نروژ در سودان جنوبی شده و به نروژ در میان مردم عادی در سودان جنوبی «جایگاهی ویژه» بخشید است (Kaiya, 2015: 11)؛ جایگاهی که به نروژ کمک کرد تا بر اساس «مدل نروژی صلح» که در آن، کمک‌های توسعه، سازمان‌های مردم‌نهاد، شبکه‌سازی، تسهیل گفت‌وگوها و اعتمادسازی محوریت دارند؛ نقش متمایزی در روند صلح‌سازی و صلح‌بانی در سودان جنوبی، ایفا کند. اما این‌ها چگونه به تسهیل و تقویت فرایند صلح منجر شدند؟ صلح‌سازی شامل طیف وسیعی از فعالیت‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت است؛ یک تلاش برای کاهش مداوم منابع خصومت و دشمنی و نهادسازی و ظرفیت‌سازی محلی برای حل و فصل منازعه در جوامع تقسیم شده. از این منظر، سودان جنوبی کشوری است که در فرآیند دولت‌سازی قرار دارد و کنشگران محلی در پروژه‌های دولت‌سازی هدایت و راهبری می‌شوند. با این حال، در سودان جنوبی، ظرفیت محلی ناکافی است بنابراین مداخله کنشگران خارجی برای تمامی بخش‌های فرآیند دولت‌سازی لازم و ضروری است؛ این‌جاست که نقش سازمان‌های مردم‌نهاد نروژی

روشن تر می شود. سازمان کمک‌های مردمی نروژ با تمرکز بر ساختار قدرت برای رهبری مدنی آنهم از طریق تقویت و حمایت از حقوق زنان و جوانان، آموزش و... به جنبش آزادی‌بخش مردمی سودان یاری می‌رسانند، تمام این تلاش‌ها با همکاری با سایر ذینفعان و سازمان‌های بین‌المللی انجام می‌شود، علاوه بر این، سازمان کمک‌های مردمی نروژ با تأمین مالی پروژه «نفت برای برنامه توسعه نورا»، در صدد ظرفیت‌سازی در بخش نفت برای سودان جنوبی به منظور مدیریت بهتر منابع و درآمد است.

فدراسیون جهانی لوتری نیز ورکشاپ‌هایی را برای گروه صلح زنان راه‌اندازی کرده است. هدف گروه زنان، آگاه کردن مردم در مورد بیمارهای واگیردار جنسی، ترویج صلح در سطح خانوار و ترویج و ارتقاء آموزش برای زنان و دختران است. تاریخ و پیشینه طولانی عملکرد و همکاری سازمان کمک‌های کلیسای نروژ با رهبران کلیسای محلی، باعث ارتقای منزلت نروژی‌ها در جامعه مسیحی سودان جنوبی شده است. علاوه بر این تلاش‌ها، همکاری‌های علمی و دانشگاهی گسترده‌ای بین نروژ و سودان جنوبی وجود دارد. پیش از جدایی سودان جنوبی، از ۱۹۶۵، دانشگاه برگن و دانشگاه خارطوم در برخی رشته‌های دانشگاهی و حتی تبادل پرسنل در نروژ و سودان دارای همکاری بودند. در سال ۲۰۰۵، دانشگاه نروژی علوم زیستی و کالج علوم کاربردی دانشگاه آکروشوس اسلو، با حمایت مالی برخی پروژه‌های علمی، همکاری با دانشگاه جوبا را آغاز کردند (Kaiya, 2015: 43-44). علاوه بر دولت و سازمان‌های مردنهاد، حزب کارگر نروژ نیز مشارکت فعالی در سودان جنوبی داشت، آن‌ها با سندسازی و ارائه دستورالعمل‌های سیاسی و اجرایی، به جنبش آزادی‌خواه مردمی و سودان کمک می‌کردند. در نتیجه نروژی‌ها، علاوه بر نقش ویژه‌ای که در نهادسازی ایفا کردند، شبکه وسیعی از انجمن‌های غیردولتی همچون شورای کلیساهای سودان جنوبی تشکیل دادند که علاوه بر توسعه ارتباطات، نفوذشان در فرایند صلح را تاثیرگذارتر می‌کرد. افزون بر تاثیرگذاری پنهان از طریق سازمان‌های مردم‌نهاد، نهادسازی‌ها، کمک‌های توسعه، اقدامات بشردوستانه... نروژ نقش ویژه‌ای در تسهیل‌گری مذاکرات داشت، چراکه مذاکرات بدون تسهیلات امکان‌پذیر نیست، به‌خصوص اگر موضوع لجستیک در یک

کشور آفریقایی باشد؛ نروژ علاوه بر کمک‌های مالی، خدمات حمل و نقل، تسهیل ارتباطات... یک محیط بسیار خوب برای اسکان طرف‌های مذاکره آماده کرد (Kaiya, 2015: 36-39). اگر چه نیروهای مختلفی پشت توافق صلح بودند اما نقش نروژی‌ها به دلیل حضور طولانی‌مدت، تاثیرگذار تلقی شد. از نظر مردم سودان جنوبی، نروژی‌ها دوستی قابل اعتماد برای سودان هستند چرا که آن‌ها مدت زیادی بود که آنجا بودند، سودان و مردمش را خوب می‌شناختند، شبکه وسیعی داشتند و نشان دادند که ماندنی هستند. به همین دلیل وقتی از نروژ صحبت می‌شود حس می‌شود از وحدت و نوع دوستی در میان مردم سودان جنوبی احساس می‌شود. حضور طولانی‌مدت، بی‌طرفی در مذاکرات، اقدامات بشردوستانه، کمک‌های توسعه، حمایت از مبارزات آزادی‌خواهانه سودان جنوبی... باعث شده تا تصویر خوبی از نروژ در سودان جنوبی ساخته شود.

۳-۴. ارزیابی تلاش‌های نروژ از صلح هائیتی

شرایط اجتماعی و اقتصادی در هائیتی از اواسط دهه ۱۹۸۰ به دلیل افزایش جمعیت، بی‌ثباتی سیاسی، فروپاشی نهادهای حکومتی، ظهور ناامنی و در نهایت افزایش شکنندگی با تحمیل تحریم پس از کودتای افسران نظامی بر علیه رئیس‌جمهور آریستاید که در سال ۱۹۹۱ به عنوان اولین رئیس‌جمهور انتخاب شده بود، رو به زوال رفته بود. آریستاید در سال ۱۹۹۴ از تبعید بازگشت و با پیروزی حزب فنمی. لوانس مجدداً رئیس‌جمهور شد. تحکیم قدرت حزب در قالب پاتریمونیالیستی، توقف گفت‌وگوهای سیاسی و ارتباط حکومت با قاچاق چیان مواد مخدر کلمبیایی، نگرانی‌های فزاینده‌ای را ایجاد کرده بود. آریستاید بعد از انتخابات ۲۰۰۰ دوباره مأمور تشکیل کابینه شد، اما عدم صحت انتخابات، چالش‌ها را به حوزه سیاسی منتقل کرد، تا اینکه کودتای خشونت‌آمیز شبه نظامیان وابسته به ارتش به ریاست‌جمهوری آریستاید خاتمه داد (en.wikipedia.org) و او با حمایت بین‌المللی از کشور خارج شد. به دنبال آن، جی.لاترته به عنوان نخست‌زیر موقت مأمور تشکیل کابینه و آماده‌سازی شرایط برای برگزاری یک انتخابات شفاف شد، انتخابات ۲۰۰۶، که رنه. پریوال پیروز شد با مناقشات بسیاری همراه بود. در نهایت

طرفین مناقشه با یک موافقت‌نامه، پیروزی پریوال را تأیید کردند
(<https://www.bbc.com/news>).

با توقف گفت‌وگوهای سیاسی ۱۹۹۶-۱۹۹۷، و به پیشنهاد مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه آمریکا، مقرر شد نروژ در گسترش فرایند آکادمی بین‌المللی صلح (IPA) در هائیتی مشارکت کند. مداخله نروژ در هائیتی در آن زمان با تأمین مالی بشردوستانه اساساً از طریق کمک‌های کلیسای نروژ و صندوق سازمان ملل برای توسعه نیروهای پلیس در سطح متوسطی در حال انجام بود، اما با ورود وزارت امور خارجه، بازطراحی سیاست کمک‌ها به نحوی صورت گرفت که گفت‌وگوی سیاسی بین کنش‌گران کلیدی در هائیتی را ارتقا دهد. نروژ مدعی تعامل و مشارکت در صلح‌سازی در هائیتی نبود بلکه در عوض به دنبال راه‌هایی برای مشارکت به شیوه‌ای کم‌هیاو از طریق مشورت‌های شفاف و گسترده برای ایجاد اعتماد بین ذی‌نفعان به منظور تأمین مالی چندین ابتکار عمل کنشگران محلی بود. اصول کلیدی این رویکرد، ایجاد شبکه‌ای از ذی‌نفعان برای پیشبرد تدریجی روند گفت‌وگو و کاربست یک چشم‌انداز بلندمدت بود. «تیم هائیتی» که تحت نظر وزیر امور خارجه استقرار یافته بود، شامل کرسی هائیتی وزارت امور خارجه از بخش بشردوستانه در اسلو، پیتر اسکاتون - نماینده ویژه سازمان کمک‌های کلیسای نروژ و نماینده فدراسیون جهانی لوتری بودند؛ در طول هفت سال نخست، بیش از ۷۵ درصد از بودجه نروژ برای تأمین مالی طرح‌های ابتکاری در هائیتی، از طریق سازمان کمک‌های کلیسای نروژ انتقال یافت که تأکیدی بر گفت‌وگوی سیاسی و تقویت جامعه مدنی بود (Gervais et al, 2009: 9). مداخلات بشردوستانه نروژی‌ها قبل و بعد کودتای ۲۰۰۴ ماهیتی نسبتاً متفاوت پیدا کرد. تا قبل از کودتای ۲۰۰۴، تأکید نروژ بر تسهیل گفت‌وگوهای داخلی و همچنین گفت‌وگو بین هائیتی و دومینیک بود. در سال ۱۹۹۷، پروژه IPA با هدف توسعه دانش حکمرانی دموکراتیک، ایجاد اعتماد در میان مشارکت‌کنندگان و ترغیب آن‌ها به تدوین استراتژی‌هایی برای افزایش مشارکت مردم هائیتی در روند سیاسی کشورشان، ایجاد اعتماد متقابل در میان رهبران و بخش‌های مختلف کشور، به «گفت‌وگوی پیشرفت سیاسی و اقتصادی در هائیتی» ارتقا پیدا کرد و

از طریق IPA، مؤسسه بین‌المللی مطالعات کاربردی و مؤسسه صلح ایالات متحده و بنیاد فردریش. ابرت. استیفتانگ آلمانی مدیریت شد. در همین راستا، مجموعه‌ای از مذاکرات رهبران سیاسی و بخشهای مدنی و ابتکار عمل‌های برنامه‌ریزی شده از سوی خود مشارکت‌کنندگان ملی انجام شد (Kumar, 2001: 37). این گفت‌وگوهای سیاسی دو دستاورد داشت: کمپین آموزشی مدنی که به‌عنوان یک پروژه یک‌ساله در سال ۱۹۹۸ آغاز به کار کرد و ایجاد مؤسسه عالی آموزش سیاسی - اجتماعی^۱ (ISPOS) به‌عنوان جایگزین IPA. ISPOS در تمامی فعالیت‌های سیاسی هائیتی درگیر بود و مدیر این مؤسسه از ارتباطات مستقیمی با وزیر امور خارجه در اسلو و همچنین همکاری نزدیک با تیم هائیتی وزارت امور خارجه و سازمان کمک‌های کلیسای نروژ برخوردار بود و تلاش زیادی برای ادامه گفت‌وگوهای متوقف شده انجام داد. وزیر امور خارجه نروژ به‌منظور ترغیب رئیس‌جمهور آریستاید، نخست‌وزیر و رهبران اصلی حزب سیاسی این کشور برای شروع مجدد گفت‌وگوهای سیاسی به هائیتی سفر کرد همچنین دو نشست به میزبانی نروژ برای احزاب سیاسی و جامعه مدنی برای پیشبرد روند گفت‌وگوی نیز برگزار شد. دومین نشست که برای فوریه ۲۰۰۴ به‌منظور آماده‌سازی برای انتخابات برنامه‌ریزی شده بود، به‌دلیل اوضاع بسیار وخیم در هائیتی کنسل شد و به‌دلیل خروج آریستاید از کشور، هائیتی در معرض یک جنگ داخلی تمام‌عیار قرار گرفته بود. در همین حال، میزان بودجه اختصاص یافته نروژ به‌دلیل وقوع سیل، سه برابر شد در حالی که تأمین مالی برای فعالیت‌های مرتبط با گفت‌وگوی و جامعه مدنی در همان سطح سال‌های گذشته در حدود ۱,۵ میلیارد دلار باقی مانده بود (Gervais et al, 2009: 13).

هم‌زمان با تلاش‌هایی که برای بازگشت ثبات در داخل انجام می‌شد، نروژی‌ها اقدامات سازنده‌ای برای صلح‌سازی بین هائیتی و دومینکن انجام می‌دادند. در این راستا، سازمان کمک‌های کلیسای نروژ به‌منظور بهبود وضعیت حقوق بشر در باتیه^۲ از ۱۹۷۹ با سازمان خدمات اجتماعی دومینکن^۳ همکاری ویژه‌ای به‌عمل آورد. همچنین، به‌دنبال پنج

¹Institute of International Applied Studies

²Institut Supérieur de Formation Politique et Sociale (Haïti)

³Bateyes

⁴Servicio Social de Iglesias Dominicanas

مورد مذاکره و رایزنی، کمپین آموزش مدنی و بررسی تأمین مالی شرایط زندگی، تیم نروژی وزارت امور خارجه و سازمان کمک‌های کلیسای نروژ، در سال ۲۰۰۱، توجه خود را به روابط پیچیده هائیتی-دومینیکن در جزیره هیسپانولیا که تحت مالکیت مشترک هر دو کشور بود، معطوف و با تصمیم‌گیران در هائیتی و دومینیکن دیدار و گفت‌وگو کردند (Gervais et al, 2009: 17). فعالیت‌های اصلی در طول این دوره، سه نشست در نروژ بوده است. بیشتر بودجه به «فعالیت‌های پیگیری محلی» اختصاص داده شد، فعالیت‌هایی که به واسطه شرکای محلی دو کشور مربوطه آغاز و به مرحله اجرا گذاشته شدند. دو کشور آزادی قابل توجهی را به انتخاب مشارکت‌کنندگان و طراحی فرآیند صلح برای هر دو سمینار در نروژ و همچنین فعالیت‌های پیگیری اختصاص دادند. گفت‌وگوهای دوجانبه‌ای که توسط نروژ و در قالب «فرایند نروژ» تسهیل شد در واقع شامل نمایندگی حرفه‌ای جامعه مدنی (وکلا، روزنامه‌نگاران، پروفیسورها) با سیاستمداران عالی‌رتبه و کسانی بود که با رؤسای جمهور و وزرای خارجه ارتباط قابل توجهی داشتند. در مقابل، روند «گفت‌وگوی کلیسا» روندی مردمی بود که دسترسی کمتری به عرصه سیاسی داشت اما دسترسی آن به شبکه‌های ارتباطی برای فعالیت‌های پیگیری در شرایط بهتری قرار داشت. در اوایل سال ۲۰۰۲، رهبران کلیسای پروتستان در جمهوری دومینیکن و هائیتی ضمن مباحثه در خصوص مشکلات هائیتی و دومینیکن، در رابطه با استقرار دو کمیسیون ملی و یک کمیسیون دو ملیتی با هدف بهبود روابط بین دو کشور به توافق رسیدند و به حفظ همکاری با گفت‌وگو، اتخاذ ابتکار عمل‌های جدید، ایفای نقش به‌عنوان میانجی‌گر و کار فعالانه در حوزه موضوعاتی چون مهاجرت، حقوق بشر، آموزش، تجارت و سایر موضوعات مرتبط با توسعه متعهد شدند (Gervais et al, 2009: 18). تلاش‌های نروژ بعد از کودتای ۲۰۰۴، تحت تأثیر چارچوب استراتژیک جدید برای صلح‌سازی قرار گرفت که تأمین امنیت، توسعه سیاسی و توسعه اجتماعی-اقتصادی را بخش جدایی‌ناپذیر صلح قلمداد می‌کرد. لذا نهادهای غیردولتی نقش بیشتری در صلح‌سازی به عهده گرفتند؛ وزارت امور خارجه نروژ همراه با ISPOS یک سمینار برای روشن‌تر شدن نقش احزاب سیاسی در هائیتی در ژوئن ۲۰۰۴ در مولین.

سور. مرا برگزار کرد. در اوت ۲۰۰۴، یک نشست برای سیاستمداران هائیتی در اسلو برگزار شد که حاصل آن توافق حزب فنمی. لوانس و احزاب مخالف در خصوص همکاری برای صلح، گفت‌وگو و ارزش‌های دموکراتیک بود. علاوه بر تلاش بازیگران خارجی برای صلح‌سازی، دو رویداد داخلی نیز چشم‌انداز روشن‌تری برای گفت‌وگوهای سیاسی ایجاد کرد: برکناری و تبعید آریستاید به آفریقای جنوبی و تأیید رییس‌جمهوری پریوال در انتخابات ۲۰۰۶ که حامی دولت اتحاد ملی و تمرکز بر گفت‌وگوهای سیاسی بود؛ علاوه بر این، «گفت‌وگوی کلیسا» نیز بعد از ۲۰۰۴، با هدف کاهش پتانسیل منازعه و برخورد بین هائیتی و دومینکن، همچنان با حمایت سازمان کمک‌های کلیسای نروژ به کار خود ادامه داد و در همین راستا دو سمینار مشترک در فوریه ۲۰۰۶ در سنت. دومینگو و در سپتامبر ۲۰۰۶ در نروژ برگزار شد (Gervais et al, 2009: 21-24). علاوه بر نهادهای نروژی، در تطابق با تصمیمات وزارت امور خارجه نروژ در سال‌های ۲۰۰۷ - ۲۰۰۶، نهادهای سازمان ملل کمک‌های مهمی را برای تلاش‌های بشردوستانه و صلح و سازش دریافت کردند.

صندوق پاسخ به امداد اضطراری حدود ۳۶۷,۰۶۱ دلار، صندوق توسعه ملل متحد برای زنان برای پاسخگویی به نیازهای استراتژیک زنان هائیتی و تأمین برابری جنسیتی، تا سپتامبر ۲۰۰۸، ۴۹۱,۸۰۰ دلار، مأموریت ثبات سازمان ملل در هائیتی برای انجام پروژه «تضمین امنیت برای همه: جنسیت و SSR در هائیتی» حدود ۴۴,۵۰۰ دلار، صندوق حاکمیت قانون و امنیت جامعه برای ساخت یک زندان در سنت مارک و برای نظارت و کنترل خشونت حدود ۸۲۴ هزار دلار دریافت کردند همچنین، موسسه ملی دموکراتیک یکی دیگر از ابزار نروژ برای تقویت حکمرانی خوب در هائیتی است. اهداف وزارت امور خارجه و مؤسسه ملی دموکراتیک، کمک به ساختارهای محلی احزاب و درک قانون رفتاری است که ISPOS برای مذاکره در سال ۲۰۰۵ با انبوهی از

1Moulin. Sur. Mer

2Emergency Relief Response Fund

3United Nations Development Fund for Women

4Mission des Nations Unies pour la Stabilisation en Haïti

5United Nations Development Programme

احزاب مدیریت کرده بود. هدف اصلی کار در سطح دپارتمان به منظور کاهش خشونت مرتبط با فعالیت‌های سیاسی بود (Gervais et al, 2009: 26).

۳-۵. نقش نروژ در صلح گواتمالا

گواتمالا یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای آمریکای مرکزی است که حدود ۵۹ درصد از مردم آن دورگه سرخ‌پوست و اسپانیایی و ۴۰٫۵ درصد نیز از سرخ‌پوستان مایا هستند و در سال ۱۸۲۱ از اسپانیا مستقل شد. تاریخ گواتمالا شاهد ده‌ها کودتا و حکومت دیکتاتورهای متحد با زمین‌داران بوده است. در اواخر سده بیستم، گواتمالا درگیر یک جنگ داخلی ۳۶ ساله شد که تلفات جانی آن ۲۰۰ هزار نفر بود که ۸۳ درصد آن‌ها از قوم مایا و بقیه دورگه بودند. علاوه بر این ۵ هزار کودک توسط شبه‌نظامیان دولتی ربوده شد و هزاران زن خشونت و تجاوز جنسی را تجربه کردند (Brett, 2016: 30). بر پایه تحقیقات یک کمیسیون حقیقت‌یاب نژادپرستی حاکمان سفیدپوست اسپانیایی تبار، نه تنها در سیاست‌های ضد شورش در طول جنگ، بلکه یکی از ویژگی‌های کلیدی جامعه گواتمالا بود که منجر به نابرابری‌ها و درگیری‌های منجر به جنگ شد (Brett, 2016: 57) در نهایت با تلاش‌های مستمر جامعه جهانی به خصوص نروژ، در روز ۲۹ دسامبر سال ۱۹۹۶ میلادی دولت گواتمالا و چریک‌های اتحاد انقلابی ملی گواتمالا یک توافق برای یک صلح واقعی و نهایی را امضا کردند. این توافق رسماً به ۳۶ سال جنگ داخلی مرگبار گواتمالا پایان بخشید. علاوه بر بازیگران خارجی، مهم‌ترین بازیگران داخلی در طی مذاکرات صلح، بخش خصوصی (سازماندهی شده در کمیته‌های کشاورزی، تجاری صنعتی و مالی یا اتحادیه‌ها) ارتش گواتمالا، واحد انقلابی ملی گواتمالا و جامعه مدنی بودند. اما برخی از تاثیرگذارترین بازیگران با مذاکرات مخالف بودند و در طول مذاکرات از قدرت خود برای شکست برخی از تصمیمات مهم به خصوص در حوزه زمین و جمع‌آوری مالیات استفاده می‌کردند. در نتیجه نخبگان تجاری در بهترین حالت حمایت چندانی از توافق صلح به عمل نیاوردند (Rettberg, 2007: 474-476) در توافق

صلح گواتمالا، صلح‌سازی به معنای تغییر و تحول در نهادها و ساختارهای سیاسی اقتصادی غیرفراگیری است که در خدمت منافع یک گروه کوچک از جامعه هستند و دیگران به خصوص مردم بومی را از منافع اقتصادی و مزایای سیاسی محروم می‌کنند. این دیدگاه همزمان شد با گفتمان آکادمیک که صلح‌سازی را بخشی از استراتژی توسعه کشورها قلمداد می‌کرد و تغییر در علل ساختاری درگیری و استفاده از ظرفیت‌های محلی برای مدیریت حل و فصل منازعه را بسیار مورد تاکید قرار می‌داد (Jenkins, 19: 2013). بر این اساس، نهادینه‌سازی صلح در گواتمالا شامل یک تحول سه‌گانه است: اول یک تحول امنیتی (در مورد گواتمالا عملیاتی شدن توافقنامه) دوم مشارکت شهروندان در همه سطوح دولت (در درجه اول از طریق انتخابات آزادانه و عادلانه) احترام به حقوق بشر و اجرای کامل عدالت و سوم تحولات اقتصادی سیاسی برای جلوگیری از احیای مجدد خشونت (Aguilar-Stoen and Bull, 2017: 2)

بنابراین، هدف بلندمدت صلح، حفظ پایداری صلح در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و قضایی است که شامل ترویج دموکراسی، حاکمیت شفاف، ریشه‌کن کردن فقر، توسعه پایدار و حاکمیت قانون می‌شود (Lambourne, 2009: 47). رابطه بین نروژ و گواتمالا بعد از زلزله ۱۹۷۶ و با کمک‌های بشردوستانه کلیسای نروژی آغاز شد، اما بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۶، نروژ بر حقوق بشر، حقوق زنان و مردم بومی و حاکمیت قانون متمرکز شد. همکاری توسعه رسمی نروژ با گواتمالا را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. بین سالهای ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱، تمرکز بر تلاش‌های مشترک با دیگر اهداکنندگان برای حمایت از رفع بسیج عمومی (مرخص کردن جنگجویان) و حمایت از آنها بود، بین سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷ تاکید بر همکاری‌های دوجانبه بر روی حقوق بومیان و تقویت نهادها و در مرحله آخر، حمایت از مردم بومی از طریق سیستم سازمان ملل متحد با تاکید بر مشارکت سیاسی، حقوق زنان و توسعه اجتماعی اقتصادی؛ این همکاری‌ها از طریق برنامه‌های دوجانبه سفارت نروژ، کمک‌های مالی آژانس همکاری توسعه بین‌المللی به سازمان‌های غیردولتی نروژی و همچنین از طریق نهاد نارفوندا انجام می‌شود. علاوه بر این، در سال ۲۰۰۹؛ سفارت نروژ پروژه مهم مایا را در گواتمالا راه‌اندازی کرد

که هدف آن بهبود حقوق قانونی مردم بومی، آموزش و مشارکت سیاسی مردم مایا است و از طریق آژانس‌های مختلف سازمان ملل انجام می‌شود. سفارت همچنین از کمیسیون بین‌المللی مقابله با مصونیت در برابر مجازات در گواتمالا (CICIG)، ابتکار عمل قضات نیروزی و گواتمالایی و طرح حفاظت از منافع اقلیت‌های جنسی در گواتمالا حمایت کرد (Aguilar-Stoen and Bull, 2017: 3). عملکرد نیروژ در گواتمالا در چهار سطح قابل بررسی است، در حوزه عدالت؛ نیروژ از دو کمیسیون مستقل حمایت کرد که یک کمیسیون رسمی توسط پیمان صلح ایجاد شد و دیگری توسط اسقف اعظم گواتمالا برای حقوق بشر. اطلاعات جمع‌آوری شده برای گزارش‌های کمیسیون حقیقت‌یاب مبنایی را برای پرونده‌های حقوقی که بعدها در دادگاه به‌ویژه در دادگاه نسل‌کشی و محاکمه خشونت جنسی ارائه شد فراهم کردند. گزارش‌های کمیسیون حقیقت‌یاب نیز مکانیزم‌های مربوط به فساد را به اثبات رساندند که بعداً باعث ایجاد انگیزه برای تأسیس کمیسیون بین‌المللی مقابله با مصونیت در گواتمالا شد. این گزارش‌ها برای اولین بار خشونت بر پایه جنسیت و خشونت علیه زنان را در طول جنگ افشا و محکوم کردند. یکی از مهم‌ترین پیامدهای بلندمدت این گزارش این بود که دسترسی به سیستم قضایی برای قربانیان و دریافت غرامت را هموار کرد و مصونیت از مجازات و نقض حقوق بشر را ممنوع کرد. جالب توجه‌ترین نتایج فعالیت CICIG بازداشت رئیس‌جمهور سابق و بیشتر اعضای کابینه و چندین نظامی سابق و چندین تاجر به اتهام فساد در سال ۲۰۱۵ بود. همچنین نهادهای کلیدی چون دادستانی و دفاتر وکالت تقویت و حرفه‌ای‌تر شدند و قضات و دادستان‌های عمومی در مورد مسائل مربوط به حقوق مردم بومی و حقوق زنان آموزش دیدند و دادگاه چندین پرونده جنایت خشونت‌آمیز جنسی علیه زنان در طول جنگ برگزار شد. حمایت نیروژ در این زمینه‌ها بسیار ارزشمند بوده، به‌خصوص تمرکز خلاقانه برنامه مایا مورد تمجید قرار گرفت. در عرصه سیاسی نیز شاهد دستاوردهای مهمی در زمینه تقویت سازمان‌های جامعه مدنی (CSOs)، مشارکت سیاسی محلی و حاکمیت محلی بوده است. امضای پیمان صلح به تقویت استعدادها متنوع و ظهور سازمان‌های جدید کمک کرد. به‌طور خاص سازمان‌های روستایی و بومی پیشرفت

کردند. تصویب قوانین جدید در سال ۲۰۰۳ (قوانینی مربوط به شوراهای توسعه روستایی و شهری، تمرکززدایی و قانون شهرداری‌ها)، زمینه مشارکت عمومی در فرایندهای تصمیم‌گیری را رسمی کرد. مقامات بومی نیز تقویت شده‌اند و مشروعیت قابل توجهی به‌عنوان نماینده جوامع خود کسب کرده‌اند. همه این پیشرفت‌ها تحت حمایت برنامه مایا انجام شد (Aguilar-Stoen and Bull, 2017: 4).

پیمان صلح، دستور کار بسیار جاه‌طلبانه‌ای برای دستیابی به عدالت اجتماعی - اقتصادی پی‌ریزی کرد تا از تغییرات مربوط به توزیع زمین، مالکیت زمین و امنیت قانونی حقوق مالکیت برای مردم بومی حمایت شود، اما این دستور کار مورد حمایت بخش‌های قدرتمند جامعه گواتمالا نبود؛ زین‌سبب، ریشه بسیاری از درگیری‌های گواتمالا همچنان منابع کشاورزی است. توسعه صنایع معدنی در دهه ۱۹۹۰ نیز اختلافات بر سر اراضی را شدت بخشید. اصلاحات مالی با تمرکز بر جمع‌آوری مالیات، جزء اصلی پیمان صلح به‌عنوان وسیله‌ای برای تقویت دولت و بهبود توزیع ثروت بود، با این وجود همه دولت‌ها با مقاومت بخش خصوصی مواجه شدند. نروژ از هر دو اصلاحات ارضی و مالی حمایت کرده است. در زمینه اصلاحات ارضی، هم‌کاری نروژ روی امنیت مالکیت زمین متمرکز است که عمده‌تاً از طریق پروژه مدیریت اراضی که توسط بانک جهانی تأمین می‌شود و تقویت سیاسی گروه‌های روستایی حاشیه‌ای، براساس این ایده که از طریق مبارزات سیاسی امکان دستیابی به تغییرات سازمانی وجود دارد. در حوزه مالی نیز، نروژ از موسسه مطالعات مالی آمریکا حمایت کرد که بینش ارزشمندی در حوزه مالیات به وجود آورده و گفت‌وگو با بخش خصوصی را تشویق کرده است. بسیاری از مردم گواتمالا نروژ را یک حامی مهم در مبارزه برای حقوق مردم بومی، زنان و مبارزه با فساد می‌دانند. این تصویر نتیجه حضور طولانی‌مدت نروژ در گواتمالا است که اعتبار خاصی را برای نروژ ایجاد کرده است. سازمان‌های غیردولتی نروژ نیز در راستای رویکرد نروژی که به‌دنبال توانمندسازی گروه‌های حاشیه‌نشین برای پیشبرد تغییرات مد نظر خود است؛ حمایت ویژه‌ای را از مردم بومی، زنان و روستائیان

انجام دادند (Aguilar-Stoen and Bull, 2017: 5-6).

۳-۶. ارزیابی عملکرد نروژ در بحران سریلانکا

از ۱۹۸۳، یک منازعه خشونت‌آمیز طولانی‌مدت بین دولت مرکزی و جدایی‌طلبان بیره‌ای تامیل در سریلانکا آغاز شد. ملی‌گرایان تامیل بعد از استقلال سریلانکا، در قالب یک جنبش دموکراتیک و غیرخشونت‌آمیز خواستار توزیع قدرت از سوی دولت مرکزی در قالب فدرالیسم شدند، اما در دهه ۱۹۸۰ تبدیل به یک جنبش جدایی‌طلب شدند. این جنبش جدایی‌طلب ابتدا از مجموعه‌ای از گروه‌ها و چهار سازمان بزرگ تشکیل شده بود؛ سازمان آزادی‌بخش مردمی تامیل، بیره‌ای آزادی‌خواه تامیل (LTTE)، سازمان انقلابی دانشجویان و سازمان آزادی‌بخش مردمی تامیل. آن‌ها ابتدا در جبهه آزادی‌بخش ملی (ENLF) متحد شدند، اما درگیری‌های داخلی در اواخر دهه ۱۹۸۰ باعث شد تا بیره‌ای آزادی‌خواه تامیل ضمن برتری بر بقیه، خود را نماینده مردم تامیل تلقی کند. درگیری‌ها از ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۹، بین بیره‌ای تامیل و دولت مرکزی سریلانکا، نیروی حافظ صلح هندی که از سال ۱۹۸۷ به درخواست سریلانکا در این کشور مستقر بود، مسلمانان و جدایی‌طلبان شرق سریلانکا ادامه داشت؛ از طرف دیگر دولت سریلانکا درگیر جنگ با ملی‌گرایان جاناتا در جنوب بود. ریشه تمام این درگیری‌ها، هویت‌های قومی و خصومت‌های تاریخی، تبعیض‌های داخلی و میراث به جای مانده از استعمار و شیوع تروریسم بود (Stokke, 2011: 3-4). این منازعه طولانی‌مدت، موجب تخریب عظیم و گسترده نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و همچنین موجب از دست رفتن زندگی هزاران نفر از مردم سریلانکا شد. در طول سه دهه گذشته، سریلانکا سه نوع متفاوت از تلاش‌های میانجی‌گرانه را (میانجی‌گری قدرت بزرگ، میانجی‌گری ملی و میانجی‌گری نروژ) را تجربه کرده است که تمامی آن‌ها در پایان دادن به منازعه با شکست و ناکامی مواجه شدند. ماهیت مخرب این منازعه به تدریج شدت یافت. نخستین بار، مداخله هند در منازعه سریلانکا منجر به توافق امضای توافق هند و سریلانکا در ۱۹۸۷ شد که با انتقاد شدید جامعه جهانی مواجه شد چرا که این توافق بیشتر یک راه‌حل برای منازعه هند - سریلانکا بود تا سریلانکا و بیره‌ای تامیل. به دنبال

انتخابات پارلمانی سریلانکا در ۵ دسامبر ۲۰۰۱، رهبر حزب اپوزیسیون - رانیل ویکرمشینیگا - به عنوان نخست‌وزیر جدید این کشور منصوب شد.

با تغییر دولت، یک تلاش جدید برای شروع مجدد فرایند صلح در نظر گرفته شد. نخست‌وزیر جدید با ورود به مذاکرات صلح با ببرهای تامیل، مسئولیت فرآیند صلح را به عهده گرفت. در همین زمان، در سپتامبر ۲۰۰۱، ببرهای تامیل به مناسبت کریسمس، آتش‌بس یکجانبه‌های را اعلام کرد که با استقبال دولت سریلانکا مواجه شد. در این چارچوب، هر دو طرف به‌طور رسمی از نروژ دعوت کردند تا به‌عنوان یک تسهیل‌گر برای یافتن یک راه‌حل برای پایان دادن به این منازعه قومی کمک کند، نروژ نیز از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ به‌عنوان یک تسهیل‌گر نقش قابل توجهی را در توقف فعالیت‌های خصمانه و میانجی‌گری میان طرفین برای یافتن یک راه‌حل سیاسی ایفا نمود (Dickwella, 2013: 4). رویکرد نروژ در سریلانکا حاصل یک تلاش بلندمدت با کمک‌های توسعه و با همکاری با برخی از کنش‌گران بزرگ‌تر بین‌المللی است. تاریخچه روابط دو کشور و تعهدات سیاسی و کمک‌های توسعه نروژ به دهه ۱۹۶۰ باز می‌گردد. نروژ به تنهایی در سریلانکا درگیر نبود؛ بلکه از حمایت اتحادیه اروپا، ژاپن و ایالات متحده نیز برخوردار بوده است (Øvstegård, 2008: 38). با این وجود، بعد از توافق آتش‌بس در سال ۲۰۰۲ و اولین دور گفت‌وگوها، نروژ تخصیص کمک‌های خود را افزایش داد و تلاش‌ها برای پیوند دادن هم‌کاری‌های توسعه به روند صلح تسریع یافت؛ این کمک‌ها که در سال ۱۹۹۹ حدود ۱۳ میلیون دلار بود تا سال ۲۰۰۳، تقریباً دو برابر شد و مجدداً پس از سونامی دسامبر ۲۰۰۴، به ۶۲ میلیون دلار افزایش یافت و کمک‌های انسان‌دوستانه به یک عنصر مهم در روند صلح تبدیل شد. در سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵، نروژ پنجمین اهداکننده بزرگ در سریلانکا و سومین اهداکننده دوجانبه بود و در طی سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۹، در مجموع حدود ۳۲۰ میلیون دلار با همکاری سازمان‌های غیردولتی نروژ (عمدتاً به خاطر سونامی) و سازمان‌های جامعه مدنی سریلانکا، پرداخت کرد (sorbo et al, 2011: 112). برخلاف سوابق خوب نروژ در دیپلماسی صلح در سایر مناطق، نقش نروژ در سریلانکا، ضعیف و آسیب‌پذیر بود چراکه بر اساس حمایت از هر دو طرف طرح‌ریزی شده بود و اعتبار آن زمانی از میان

رفت که نقش نروژ، به یکی از اصلی‌ترین مباحث انتخابات سال ۲۰۰۴ تبدیل شد، انتخاباتی که در نهایت با پیروزی ائتلاف منتقدین نروژ به پایان رسید. یکی دیگر از موقعیت‌های مشکل‌زا، نقش دوگانه نروژ به‌عنوان میانجی‌گر و ناظر اجرا و پیاده‌سازی فرآیند صلح به‌عنوان بخشی از مأموریت نظارت با سایر کشورهای شمال اروپا است به این دلیل که نه دولت سری‌لانکا و نه هند به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای با نفوذ و مؤثر، مداخله قدرت‌های بزرگ یا سازمان ملل را مورد پذیرش قرار ندادند. علاوه‌بر دشواری‌های حفظ بی‌طرفی، تأکید بر مالکیت روند صلح چالش‌برانگیز بود. تنها دو طرف اصلی در مذاکرات حضور داشتند - دولت سری‌لانکا و ببرهای تامیل - که از سوی بسیاری مورد انتقاد قرار گرفته بود چراکه این روند بخش‌های گسترده‌ای از جامعه سری‌لانکا را کنار گذاشته بود که ذی‌نفعان مهمی از جمله اقلیت مسلمان، گروه‌های غیر ببرهای تامیل و نمایندگان جامعه مدنی بودند. از طرفی دیگر ببرهای تامیل به‌عنوان یک گروه تروریستی مشهور بود، به همین دلیل نروژ سعی داشت تا با جلب حمایت بین‌المللی، روند توسعه و صلح را سرعت ببخشد، اما فرآیند صلح، اعتماد بین‌المللی در قبال ببرهای تامیل را افزایش نداد؛ بنابراین چندین قدرت از جمله بریتانیا در سال ۲۰۰۱ و اتحادیه اروپا و کانادا در سال ۲۰۰۶ این گروه را در لیست سازمان تروریستی قرار دادند. این مسئله، ببرهای تامیل را در ناامیدی فزاینده‌ای قرار داد و در نهایت شانس نروژ برای متقاعد کردن آن‌ها در مورد کارآمدی مذاکرات صلح رو به افول نهاد (Lehti, 2014: 62). اکثریت فعالان جامعه مدنی سری‌لانکا، نروژ را به‌عنوان میانجی‌گری در نظر می‌گیرند که کاملاً بی‌غرض نیست و جانبداری هم می‌کند، برای نمونه نروژ تلاش نمود تا عدم توازن قابلیت‌های سیاسی را با صدور مجوز برای واردات تجهیزات رادیویی دچار تعدیل و اصلاح نماید، در شرایط نقض آتش‌بس، با هر دو طرف در شرایطی مساوی رفتار کرد و علی‌رغم عدم توازن قابلیت‌های نظامی، خواهان حفظ وضع موجود بود (Lehti, 2014: 60). فقدان بی‌طرفی کامل و عدم حمایت‌های بین‌المللی و طرف‌های دیگر از فرآیند صلح منجر به اضطراب کسانی شد که احساس تهدید یا محرومیت از فرآیند صلح را داشتند و در تلاش بودند تا با تاکتیک‌های مختلف، کل روند صلح را از میان ببرند. به ویژه کنارگذاشتن احزاب ملی‌گرای مسلمان منجر به بروز فعالیت‌های خشونت‌آمیز در سرتاسر کشور شد.

در واقع به حاشیه راندن گروه‌ها و احزاب سیاسی مانع از پیشرفت روند صلح شد (Dickwella, 2013: 10). اگر چه مذاکرات صلح سری‌لانکا در نهایت موفقیت‌آمیز نبود؛ و دو طرف در سال ۲۰۰۶ دوباره به میدان جنگ برگشتند که آخر با پیروزی ارتش سریلانکا به پایان رسید؛ با این حال نروژ به تنهایی مسئول شکست نهایی نیست و مداخلات آن که منجر به چندین دستاورد موقت از جمله توافق‌نامه آتش‌بس، نشست اسلو و ارائه تعهدات هر دو طرف برای بررسی یک راه‌حل فدرال و امضای مکانیسم مشترک برای کمک‌های پسا‌سومانی شد، حائز اهمیت والایی است. با این حال تجربه نروژ در سری‌لانکا نشان داد که: ۱- توازن بین قدرت سخت و نرم ضروری است. رویکرد نروژ ممکن است برای آوردن طرفین به پای میز مذاکره مناسب باشد اما بدون وجود اشکال سخت‌تر نفوذ و عدم حمایت‌های بین‌المللی مؤثر، توافقات صلح ضمانت اجرایی نخواهند داشت، ۲- کمک‌های توسعه و بشردوستانه ممکن است نقش حمایتی قابل توجهی را در فرآیند صلح ایفا کند اما نمی‌تواند با گردش فرآیندهای سیاسی پیچیده ارتباط و اتصال برقرار کند و حتی کمک‌های ضعیف از پتانسیل لازم برای بی‌ثبات کردن توافقات سیاسی شکننده برخوردار هستند؛ ۳- نقش‌های نروژ در سری‌لانکا (واسطه‌گری دیپلماتیک، داوری آتش‌بس و تأمین کننده بودجه کمک‌های بشردوستانه و توسعه) با هم سازگار نبوده و نروژ فاقد یک چارچوب استراتژیک برای هم‌افزایی این نقش‌ها بود؛ ۴- نروژ به‌طور معمول یک میانجی‌گر در منازعات بین یک دولت و یک کنشگر غیردولتی بر اساس رویکرد بی‌طرفی و توجه به موضوعات عدم تقارن بوده است. مورد سری‌لانکا نشان‌دهنده دشواری‌های دنبال کردن چنین رویکردی در شرایط جنگ علیه تروریسم است. این نشان‌دهنده نیاز به یک تفکر دقیق در این مورد است که آیا این امکان برای نروژ وجود دارد که هم در جبهه بازیگران بین‌المللی باشد که هدفشان مقابله با تروریسم است و هم در تلاش برای گفت‌وگو با تروریست‌ها برای رسیدن به صلح باشد؟ (sorbo et al, 2011:6).

نتیجه‌گیری

پایان جنگ سرد، مزیت ژئوپلیتیکی نروژ در خط مقدم مبارزه با کمونیسم را از بین برد، زین‌سبب نروژی‌ها برای حفظ بقا و بازیگری مؤثر در سیاست بین‌الملل، استفاده از مزیت‌های نهفته در قدرت نرم (فرهنگ صلح، اقدامات بشردوستانه) را به‌عنوان یک

استراتژی برای برندسازی در نظر گرفتند و به‌عنوان یک میانجی قابل احترام در منازعات بین‌المللی، در دیپلماسی صلح نام‌آور شدند. نامداری نروژی در صلح‌سازی و صلح‌بانی، موید این نکته است که تنها کشورهایی موفق به برندسازی می‌شوند که از نهادهای سیاسی-اقتصادی فراگیر برخوردارند و سیاست خارجی آن‌ها در تقابل با قدرت‌های بزرگ نیست و در این مسیر، پادشاهی‌های کوچک با یک سیستم سیاسی یکپارچه موفق‌ترند. علاوه بر این‌ها، استراتژی برندسازی از پشتیبانی جامعه برخوردار است و با مشارکت نهادهای غیردولتی انجام می‌شود. دیپلماسی صلح نروژی؛ از سوی جامعه نروژ حمایت می‌شود، سازمان‌های غیردولتی همچون سازمان کمک‌های مردمی نروژ و کلیسای نروژ... نقش زیادی در اجرای آن دارند، کمک‌های توسعه بخش مهمی از آن است، از حمایت قدرت‌های بزرگ (آمریکا، اتحادیه اروپا...) برخوردار است و معمولاً در منازعاتی رخ می‌نماید که یک طرف منازعه مردم مسیحی مورد حمایت کلیسای نروژ هستند. همچنین تاریخچه برندینگ صلح در سیاست خارجی نروژ، نمودار خط سیر دیپلماسی از صلح لیبرال به سمت صلح رئالیسی و برجسته‌شدن منافع نروژ است. این منفعت‌گرایی، بی‌طرفی نروژ در برخی میانجیگری‌ها (به‌خصوص صلح اسلو و سریلانکا) را زیر سؤال برده و آینده مدل نروژی صلح را با ابهام روبرو کرده است

منابع

- ابراهیم پور، غلامرضا (۱۳۹۳)، نروژ، تهران: دفتر نشر وزارت امور خارجه، هنریکسون، آلن. کی (۱۳۸۸)، «دیپلماسی نیچه‌ای در صفحه عمومی جهان: جایگاه جهانی کانادا و نروژ»، در دیپلماسی عمومی نوین کاربرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل، به اهتمام ملیسن، ژان و همکاران، ترجمه: رضا کلهر و محسن روحانی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- بیدالله‌خانی، آرش (۱۳۹۸)، «برندینگ ملت و تصویرسازی ملی، دریچه‌ای میان رشته‌ای برای مطالعات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۹، شماره ۴، زمستان، صص ۱۰۲۰-۹۹۹.

Aguilar-Stoen, Mariel and Bull, Benedicte (2017), "Norway's contribution to peacebuilding in Guatemala, 1996-2016", published by NOREF, Norwegian Centre for Conflict Resolution, september.

- Aharoni, Ido and Grinstein, Amir (2017), "How to (re)position a country? A case study of the power of micro-marketing", **Place Branding and Public Diplomacy**, Macmillan Publishers Ltd. 1751-8040, January.
- Anholt, Simon (2003), **Branding Places and Nations**, in: R. Clifton and J. Simmons (eds.), **Brands and Branding**, London: Economist, pp. 213-226.
- Anholt, Simon (2005), "Nation brand as context and reputation", **Place Brand Public Diplomacy**, 1, 224-228, 01 July, <https://doi.org/10.1057/palgrave.pb.5990023>.
- Anholt, Simon (2006), "Public diplomacy and place branding: Where 's the link?", **Place Branding**, Vol. 2, 4, 271-275.
- Anholt, Simon (2007), **Competitive Identity: the New Brand for Nations, Cities and Regions**, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Anholt, Simon (2010), **Places: Identity, Image and Reputation**, Houndmills: Palgrave Macmillan.
- Brett, Roddy (2016), **The Origins and Dynamics of Genocide: Political Violence in Guatemala**, London: Palgrave Macmillan
- Batora, Jozef (2005), "Public Diplomacy in Small and Medium-Sized States: Norway and Canada", **Netherlands Institute of International Relation Clingendael**, ISSN 1569-2981.
- Dinnie, Keith (2008), **Nation Branding: Concepts, Issues, Practice**, (1st ed.). Butterworth-Heinemann.
- Dickwella, Ranjith (2013), "Analyzing the Dynamics of Norwegian Mediation: Lessons from Sri Lanka", **International Journal of Education and Research**, Vol. 1 No. 6 June.
- Egeland, Jan (1988), **Impotent Superpower — Potent Small State: Potentials and Limitations in the Human Rights Objectives in the Foreign Policies of the United States and Norway**, Oslo: Norwegian University Press.
- Fan, Ying (2010), "Branding the nation: Towards a better understanding", **Place Branding and Public Diplomacy**, Vol. 6, 2, 97-103, 16 th March.
- Gervais, Raymond and et al (2009), "Evaluation of Norwegian Support to Peacebuilding in Haiti 1998-2008", **Norwegian Agency for Development Cooperation (Norad)**, November.
- Grager, Nina, and Leira, Halvard (2005), "Norwegian Strategic Culture after World War II: From a Local to a Global Perspective", **Cooperation and Conflict**, 40(1): 45- 67.
- Hoglund, K, and Svensson, Iska (2011), "Fallacies of the Peace Ownership Approach: Exploring Norwegian Mediation in Sri Lanka", In K. Stokke and J. Uyangoda (eds.), **Liberal Peace in Question**.

- Politics of State and Market Reforms in Sri Lanka.** London: Anthem.
- Jenkins, Rob (2013), **Peacebuilding: From Concept to Commission.** London & New York: Routledge.
- Jones, Deiniol (1999), **Cosmopolitan Mediation? Conflict Resolution and the Oslo Accords,** Manchester: Manchester University Press.
- Kumar, Chetan (2001), "Peacebuilding in Haiti. In *Peacebuilding as Politics. Cultivating Peace in Fragile Societies*", edited by Cousens, E. M., C. Kumar, and K. Wermester A **Project of the International Peace Academy.** (Boulder: Lynne Rienner) and Malone, D. 1998. *Decision-Making in the UN Security Council. The Case of Haiti, 1990-1997.* Oxford: Clarendon Press.
- Kaiya, Grenna (2015), "Norway's Engagements in South Sudan's Peacebuilding Process", **Master Thesis, Norwegian University of Life Sciences, Faculty of Social Sciences, Department of International Environment and Development Studies.**
- Leira, Halvard (2005), "Folket og freden. Utviklingstrekk i norsk fredsdiskurs 1890-2005", in *Internasjonal Politikk* 63(2-3), pp: 135-160, (in Norwegian).
- Lambourne, Wendy (2009). "Transitional justice and peacebuilding after mass violence,, *Inernational Journal of Transitional Justice*, 3(1): 28-48.
- Lehti, Marko (2014), **Nordic Approaches to Peace Mediation, Tampere Peace Research Institute, TAPRI Studies in Peace and Conflict Research, No. 101.**
- Mardonova, Parvina (2017), "Public Diplomacy and Media Work - "Nation Branding" - Illusion and Effect", **ANDRÁSSY UNIVERSITÄT BUDAPEST, Fakultät für Internationale Beziehungen,** (In German).
- Merkelsen, Henrik and Kjærgaard Rasmussen, Rasmus (2016), "Nation branding as an emerging field – An institutionalist perspective", **Place Branding and Public Diplomacy,** 25th July, www.palgrave.com/journals.
- Melissen, Jan (2005), "Wielding Soft Power: The New Public Diplomacy", *Clingendael, Netherlands Institute of International Relations.*
- Ndoye, Ibrahima (2009), "Crafting the Image of Nations in Foreign Audiences: How Developing Countries Use Public Diplomacy and Public Relations?", <https://instituteforpr.org/wp-content/uploads/ImageInForeignAudiences.pdf>
- Norwegian Ministry of Foreign Affairs (2009), "Norway's Humanitarian Policy", Report No. 40 (2008–2009) to the Storting, **Oslo: Ministry of Foreign Affairs.**
- Norwegian Ministry of Foreign Affairs (2004), "Felleskamp mot fattigdom. En helhetlig utviklingspolitikk", **Oslo: Ministry of Foreign Affairs.** Ministry, Report no 35 to the Storting (2003-2004), (in Norwegian).

- Norwegian Official Reports (1995), "Norsk Sør-politikk for en verden i endring", Report from the North-South/ Aid Commission, **Oslo: Statens Forvaltningstjeneste**, (in Norwegian).
- Norwegian Ministry of Foreign Affairs, (2002), "Kamp mot fattigdom! Regjeringens handlingsplan for bekjempelse av fattigdom i sør mot 2015", [Fight against poverty! The Government's action plan for fighting poverty in the South towards 2015] **Oslo: Royal Norwegian Ministry of Foreign Affairs**, (in Norwegian).
- Olsen, Birgitte. Moe (2016), "Norway's Constructive Engagement in Myanmar. A small state as norm entrepreneur", **Department of International Environment and Development Studies**.
- Øvstegård, Rebekka (2008), "Implications of Norway's Role As Peacemaker In Sri Lanka", **Department of International Environment and Development Studies**.
- Quandt, B. William (2001), "Peace Process: American Diplomacy and the Arab-Israeli Conflict since 1967", **Washington and Berkeley: Brookings Institution and University of California Press**.
- Rettberg, Angelika (2007), "The private sector and peace in El Salvador, Guatemala and Colombia.", **Journal of Latin American Studies**, 39: 463-94.
- Skandland, Haga, Oystein (2008). "Norway is a Peace Nation, Discursive Preconditions for the Norwegian Peace Engagement Policy", **Master thesis, Department of Political Science, University of Oslo**.
- Skandland, Haga, Oystein (2011), "Peace Promotion as National Identity, The Emergence and Reproduction of Norway's, Activist Peace and Reconciliation Efforts", **Paper presented at the 2011 ECPR Conference, Reykjavik**.
- Stokke, Kristian (2014), "Peacebuilding as Small State Foreign Policy: Norway's Peace Engagement in a Changing International Context", **Forth coming in International Studies**.
- Stokke, Kristian (2011), "Liberal Peace in Question: The Sri Lanka Case", cited in: [Edited by], Stokke, Kristian & Uyangoda, Jayadeva; **Liberal Peace in Question Politics of State and Market Reform in Sri Lanka**, London & New York: Wimbledon Publishing Company.
- Stokke, Olav (2005), "Norwegian Aid Policy: Continuity and Change in the 1990s and Beyond", in O. Stokke and P. Hoebink (eds) **Perspectives on European Development Co-operation: Policy and Performance of Individual Countries and the EU**. New York: Routledge.
- Sorbo, Gunnar & et al (2011), "Evaluation of Norwegian peace efforts in Sri Lanka, 1997-2009", Chr. Michelsen Institute/School of Oriental and African Studies, **University of London**, September.
- http://news.bbc.co.uk/go/pr/fr/-/2/hi/americas/country_profiles/1202857.stm
- Szondi, Gyorgy (2008), "Public Diplomacy and Nation Branding: Conceptual Similarities and Differences", **Netherlands Institute of**

- International Relations Clineendeel**, October, Internet resource: http://www.clingendael.nl/publications/2008/20081022_paper_in_dip_nation_branding.pdf
- Stock, Felix (2009), "Identity, image and brand: A conceptual framework", **Place Branding and Public Diplomacy**, Vol. 5, 2, 118–February.
- Signitzer, Benno (2008). "Public Relations and Public Diplomacy, Some Conceptual Explorations", **Public Relations Research-European and Internationals Perspectives and Innovations**.
- Shanmugaratnam, Nadarajah (2008), **Between war and peace in Sudan and Sri Lanka**, Deprivation & Livelihood Revival, James Currey Ltd.
- Szondi, Gyorgy (2010), "From image management to relationship building: A public relations approach to nation branding", **Place Branding and Public Diplomacy**, Vol. 6, 4, 333–343, 28 th September. published in: www.palgrave-journals.com/pb/.
- Taulbee, James. Larry & Kelleher, Ann & Grosvenor, Peter. C (2014), **Norway's Peace Policy: Soft Power in a Turbulent World**, New York: PALGRAVE MACMILLAN.
- Utenriksdepartementet (2012, 05,11), "Nye muligheter i Myanmar", https://www.regjeringen.no/no/aktuelt/yangon_kontor/id707071/, (in Norwegian).
- Van Ham, Peter (2001), "The Rise of the Brand State: The Postmodern Political Image and Reputation", **Foreign Affairs**, Vol. 80, No. 5, p. 3.
- Waage, Hilde Henriksen (2005), "Norway's Role in the Middle East Peace Talks: Between a Strong State and a Weak Belligerent", **Journal of Palestine Studies**, Vol. 34, No. 4, Summer, pp. 6-24, Published by: University of California Press .
- Waage, Hilde Henriksen (2004), "Peacemaking Is a Risky Business: Norway's Role in the Peace Process in the Middle East, 1993–96", a report commissioned by the Norwegian Ministry of Foreign Affairs.
- Wang, Jian (2005), "Localizing public diplomacy: The role of sub-national actors in national Branding", **Journal of Place Branding**, 2, 32-42.
- https://en.wikipedia.org/wiki/Jean-Bertrand_Aristide